



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک‌تر از سیاهی چشم به سفیدی‌اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

دور سوم تفسير

جلسه ۱-۸

حجت الاسلام و المسلمین صدوق

۱۳۹۰

حسینیه اندیشه

باسمه تعالی

جلسه اول

موضوع: تفسیر قرآن

تاریخ: ۱۳۹۰/۳/۲۴

۱- ماهیت قرآن چیست؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: قبل از اینکه وارد بحث تفسیر خود سوره‌ها و ترتیب شأن

نزولشان بشویم ابتدا یک مقدمه‌ای خدمتتان عرض می‌کنم. یک احتمال نسبت به این کتاب مقدس

مطرح می‌باشد. قرآن سه اسم دارد: قرآن، فرقان و ذکر. می‌خواهیم در مورد این سه اسم یک

مقدار توضیح دهیم. و قبل از توضیح دادن عرض می‌کنیم که قرآن کتاب اطلاعات عمومی نیست.

تبیان کل شیء هست، ولی تبیان کل جزئیات و فروعات و تمام خصوصیات جزئیه... نیست. لذا

کتاب هنر است، هنر ارتباط خالق با مخلوقاتش! به عبارت دیگر خدا می‌خواهد با بندگانش

صحبت کند و از صحبت کردن با بندگانش می‌خواهد آنها را پرورش دهد. کتاب پرورشی است،

نه کتاب اطلاعات عمومی! اگر فرض کنیم کتاب اطلاعات عمومی باشد، کافی است یک بار

اطلاعاتش را بخوانیم و حفظ کنیم. در این صورت مدام تلاوت کردن قرآن و خودمان را تحت چتر

آن قرار دادن بی‌معنا می‌شود. بنابراین قرآن کتاب پرورشی است. به همین دلیل شما می‌بینید که

دستوراتی پیرامون خواندن قرآن در روز، در هفته، در ماه و در سال، مدام توصیه می‌شود. لذا کتاب

فرهنگ‌ساز است. خدای متعال می‌خواهد از طریق این کتاب مقدس در بندگانش، فرهنگ‌سازی

کند. یعنی بندگان با تلاوت مداوم قرآن خودشان را تحت تصرف نور قرآن قرار می دهند.

۲- قرآن صدای خدای متعال و ائمه سیمای آن هستند.

به این دلیل ما می گوئیم قرآن صدای خدای متعال است و سیمای خدای متعال افعال کسانی است که به آن ایمان آوردند و عمل کردند، که اهل بیت عصمت و طهارت هستند. لذا قرآن همراه با افعال معصومین که بر دستورات خدا عمل کردند، با بالاترین ظرفیت، سیمای خدای متعال هستند.

انسان هم خودش، یک صدا و سیمایی دارد. صدای انسان زبانش است و حرف‌هایی که می‌زند و افعالی که انجام می‌دهد، سیمای انسان است.

جوامع هم دارای صدا و سیمایی هستند. این جعبه‌ای که ما امروز در قرن بیستم می‌بینیم، صدای این تمدن است و تمدنی که مدرنیته درست کرده و باعث رفاه بشر شده، سیمای این تمدن است. همچنین در عصر پیامبر(ص)، کفر و شرک به وسیله شعر، صدای کفار بوده و ظلم‌هایی که در چهارچوب یک مدنیت تاریک و بربریت، در آن عصر وجود داشته سیمایشان است.

نکته اول اینکه خداوند از یک طرف می‌فرماید قرآن را تلاوت کنید. خب ریشه تلاوت از ولی است. یعنی اگر ما به دستگاه هنری خدای متعال تولی داشته باشیم و اگر قرآن را مدام تلاوت کنیم که نشان‌دهنده ایمانمان به این فرهنگ است، و آرام آرام نفس را به جریان ولایت حقه که در عالم جاری هست، بکشانیم. یعنی این قرآن صدای خدای متعال است. جریان ربوبیت و مشیت تبارک و تعالی و جریان هدایتش از طریق انبیاء و دستگاه ولایت حقه است. آن وقت در عمل هم انسان به تدریج به تولی نسبت به نظام ولایت حقه و نظام ولایت نبوی و علوی کشیده می‌شود. خوب این یک نکته!

۳- قرآن سه اسم دارد.

نکته دوم: گفتیم قرآن ۳ اسم دارد: قرآن، فرقان، ذکر.

معنی تحت اللفظی قرآن، قرأ، به معنی جمع کردن است. در تفاسیر که تحقیق کردیم، دیدیم ریشه‌اش جمع کردن است. یعنی قرآن علت جمع کردن یک امت مختص به خودش می‌شود. علت وحدت کلمه است. و با فرهنگ قرآنی جامعه‌ی امت محمد(ص) درست می‌شود.

لذا همه انبیاء از طرف خدای متعال مأمور به دعوت امتشان به وحدت کلمه، از طریق فرهنگ قرآن هستند. وحدت حول کلمه «لا اله الا الله»! یعنی پرستش خدای متعال. لذا تمام انبیاء مأمور به دعوت به پرستش اجتماعی خدای متعال می‌شوند. فرهنگ این وحدت کلمه حول بندگی خدای متعال است که در قرآن ترسیم شده است.

تعریف فرقان: در قرآن شاخصه‌هایی وجود دارد که جوامع نفاق، کفر و ایمان را از هم جدا می‌کند. آنها را تبیین و ترسیم کرده است. خطوط اصلی اهل ایمان نسبت به اهل نفاق و نسبت به اهل کفر را نشان می‌دهد. لذا آن را فرقان می‌نامند، چون در این دنیا این نظامات را از هم جدا می‌کند. یعنی خط‌کشی فرهنگی برای جدا کردن این سه خط اعتقادی است.

تعریف ذکر: اگر این فرهنگ، تجسم عینی و عملی در زندگی جامعه اهل ایمان پیدا بکند، به آن جریان ذکر می‌گوییم. یعنی همه ابعاد و چهره‌های تحقق این جامعه که ما به آن اعتقاد داریم در دوره حضرت ولی عصر(عج) محقق می‌شود و اشاره به یادآوری جریان مشیت الهی است. شاید بتوان این را به عنوان یک احتمال عرض کنیم.

نکته سوم: قرآن یک حقیقتی دارد که آن حقیقت نزد خدای متعال و کسانی که خدای متعال علم آن را به آنها عنایت کرده، یعنی در نزد معصومین(ص) است، آنها مترجمان وحی و مترجمان

کتاب خدا هستند. پس حقیقت فهم از قرآن و حقیقت جریان نور قرآن، عندالله تبارک و تعالی و عند المعصومین (ص) به اذن تبارک و تعالی است. بعد از آنها نوبت به درجات ایمان می رسد که از معصومین تا عموم مردم (ناس) تقسیم بندی می شود.

۴- وظیفه ما در دوره غیبت کمال بخشی به فهم از قرآن است.

خب حال وظیفه ما در دوره ی غیبت این است که نهایت تلاش و سعی مان را در فهم از کلماتی که در آن عصمت جاری هست و حکمت خدای متعال در آن جاری است به کار بگیریم، نه ادعای وحی کنیم و نه ادعای فهم عرفی و ساده! بلکه نسبت به این دو باید به فهم و بلوغ سعی عقلانی تکیه کرد. حد کمال بلوغ سعی عقلانی جمع برداری عقلانیت تاریخی فقهای عظیم الشان اسلام می باشد. خوب اگر بخواهد این بلوغ اجتماعی باشد پس باید با تکیه به آن، بشر کمال بخشی به فهم از قرآن یعنی از قله فقاہت به طرف مردم حرکت کنیم. لذا احتیاج به علم اصول داریم. پس در روش فهم از قرآن باید به تکامل علم اصول تکیه کرد که راه صحیح فقهای عظام شیعه در کشف خطابات بوده است. لذا تفسیر نمی تواند بدون چهار چوب راه مقنن (تقنین شده) به تفاهم اجتماعی برسد. یعنی نتیجه فهم قرآن باید تسلیم خدا بودن، باشد. در این صورت باید بضاعت یک فقیه در بضاعت ایمانی و عقلانی یک فقیه دیگر ضرب شود. اگر فقیهی بخواهد ایمان و فهم خودش را به فقیه دیگر منتقل کند، احتیاج به یک ابزار مشترک دارند، نیاز به یک قاعده کمی دارند. یعنی یک خط کشی که خطای در تفقه را اندازه گیری کند و علاوه بر آن فهم از قرآن را هم بسازد. مثل شاقولی که در مهندسی یک ساختمان به کار می گیریم. شاقول ۲ کار می کند: ۱. از کج ساختن دیوار جلوگیری می کند. ۲. دیوار را هم می سازد. حال با چه منطقی باید سراغ فهم قرآن رفت؟

۵- سه منطق در فهم از قرآن

سه منطق وجود دارد: ۱. منطق انتزاعی (صوری)؛ ۲. منطق مجموعه‌نگری؛ ۳. منطق تکاملی. روش ما در فهم از قرآن به کارگیری منطق سوم هست. چرا؟ چون منطق اول حوزه‌های قرآن را از هم جدا می‌کند که البته حدی از کاربرد را دارد. منطق دوم، فهم مجموعه‌ای یعنی ارتباط بین موضوعات را ملاحظه می‌کند. اما منطق سوم به دنبال نظام غایات است یعنی ارتباط بین موضوعات را در ارتباط بین اهدافشان ملاحظه می‌کند. از این رو توصیف همراه با ارزش، تکلیف را معین می‌کند.

۶- هدف از نزول قرآن

حال کاری که به وسیله بحث اصول باید انجام دهیم این است که از فهم ادبی شروع کنیم تا بتوانیم از صرف و نحو، معانی بیان را دریابیم و سپس به روابط اجتماعی پی ببریم، و در آخر هم به نظام غایات برسیم که هدف قرآن است. لذا اگر غایات، غایت خرد نباشد، یعنی غایاتی باشد که می‌خواهد تمدن‌ها را پوشش دهد و کل عوالم را به هم مرتبط کند با یک مقاله و چند کلمه حرف نمی‌شود. بلکه احتیاج به نزول یک کتاب هست، تا آن کتاب بتواند ابعاد غایاتی که بر تمدن‌ها و بر تاریخ حیات بشر حاکم است را به ما القا کند.

نکته‌ای که وجود دارد این است که ما در قدم اول با دو نوع حرکت با منطق اصلی، فرعی و تبعی کردن موضوعات، به فهم از قرآن نزدیک می‌شویم؛ ۱. حرکت از وحدت به کثرت؛ ۲. حرکت از کثرت به وحدت.

در قدم بعد چون حرکت به ولایت، تولی، تصرف تعریف شده است. سوره‌ها را در سه عنوان خلاصه می‌کنیم.

پس یک عنوان شامل و سه عنوان زیربخشی را برای هر یک سوره در نظر می‌گیریم.

در آخر کار می‌توانیم یک نظام جامع بین ۱۱۴ سوره در نظر بگیریم تا ببینیم می‌توانیم به یک وحدت برسیم یا خیر! این روش کاری است که مدنظر داریم.

سرکار خانم صدوق: کثرت، وحدت یعنی چه؟

وحدت همان قرآن و فرقان و ذکر است که ابزار خدای متعال است که معنی آن را توضیح

دادیم. کثرت هم یعنی همین ۱۱۴ سوره که می‌خواهیم عنوان بزنیم.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

باسمه تعالی

جلسه دوم: معجزه و آیات

موضوع: تفسیر قرآن

تاریخ: ۱۳۹۰/۳/۲۵

سرکار خانم فاطمه صدوق: اگر اجازه دهید خلاصه‌ای از جلسه اول را خدمتتان ارائه دهم.

۱. فرمودید که قرآن کتاب اطلاعات عمومی نیست. بلکه کتاب هنر ارتباط خالق با مخلوقش

است و هدف از ارتباط، پرورش مخلوق است.

۲. قرآن صدای خدای متعال است و افعال کسانی که به خدا ایمان آوردند و به دستورات او

عمل کردند (یعنی اهل بیت) سیمای خدای متعال‌اند.

۳. تعریف ولایت: ریشه‌اش از ولی است که با تلاوت مداوم قرآن، خودمان را تحت جریان

هدایت از طریق انبیا قرار می‌دهیم.

۴. قرآن سه اسم دارد: ۱. قرآن ۲. فرقان ۳. ذکر

تعریف قرآن: ریشه‌اش قرأ است. یعنی جمع کردن و معنی و مفهوم آن این است که قرآن

کتابی است که افراد را در کنار هم جمع می‌کند و تبدیل به یک امت می‌کند. و باعث وحدت کلمه

است.

وظیفه انبیا پرورش امت‌ها از طریق فرهنگ قرآنی است.

تعریف فرقان: فرقان یعنی چهارچوبی که سه جامعه کفر و ایمان و نفاق را از هم جدا می‌کند.
تعریف ذکر: اگر این فرهنگ قرآنی تجسم عینی و عملی در زندگی جامعه اهل ایمان پیدا کند،
به آن ذکر می‌گوییم. یعنی یادآوری جریان مشیت الهی.

۵. حقیقت قرآن نزد خداست و به اذن خدا در نزد ائمه معصومین است. (مترجمان وحی)

۶. وظیفه ما در دوران غیبت چیست؟ وظیفه ما درک و فهم از کلمات خدای متعال و پی بردن
به حکمتی که در آن وجود دارد، هست. چون در عصر ما معصومین حضور ندارند، نمی‌توانیم با
آنها ارتباط مستقیم برقرار و کسب فیض کنیم. بنابراین ارتباط ما با معصومین (ع) غیر مستقیم
است. لذا کار عقلانی و منطقی با استفاده از بلوغ سعی عقلانی (تعریف اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها)
که حد کمالش جمع‌برداری عقلانیت تاریخی فقهای شیعه است، موضوعیت پیدا می‌کند.
۷. در روش فهم از قرآن نیاز به علم اصول است. اگر قرآن بخواهد به تفاهم اجتماعی برسد
باید بضاعت ایمانی و عقلانی فقها در هم ضرب شود. که نیاز به یک ابزار کمی یعنی زبان یا منطق
دارد.

۸. سه منطق را تعریف کردید:

۱- منطق انتزاعی: که حوزه‌های قرآن را از هم جدا کرده است.

۲- منطق مجموعه‌نگری: که به ما فهم مجموعه‌ای می‌دهد و ارتباط بین موضوعات را ملاحظه
می‌کند.

۳- منطق تکاملی: که ارتباط بین موضوعات را در ارتباط با اهدافشان ملاحظه می‌کند از این‌رو
توصیف همراه با ارزش، تکلیف را معین می‌کند.

۹. فلسفه ی زبان شناسی فهم از هر متن سه مرحله دارد: ۱- زبان، که معانی را می‌سازد. ۲-
معانی، که ارتباط را می‌سازد و ۳- ارتباط هم‌غایات را می‌سازد.

سرکار خانم فاطمه صدوق: سؤالی که برایم مهم بود، این است که سعی عقلانی به چه منظور

است؟

۱- تعبّد، تقنین، تفاهم اجتماعی، پایه های تفقه هستند.

حجّة الاسلام و المسلمین صدوق: فقهای عظام شیعه در ابتدا خودشان را تحت پرورش قطب ایمانی عالم، حضرت ولی عصر(عج) قرار می دهند و بنا به روایات، به طور غیر مستقیم حظّ ایمانی هم می برند. و فقهای عظام شیعه واسطه بین ولایت مطلقه حضرت ولی عصر(عج) و مردم می شوند. یعنی آنها کسب نور می کنند و در ابتدا خودشان هدایت پیدا می کنند و بعد به مردم راه را نشان می دهند. همان طور که حضرت، برای حدود هفتاد و چند سال نواب خاص داشتند، بعد از آن هم گفته اند به فقها که نواب عام هستند، رجوع کنید که تک تک آنها در قلّه های ایمان قرار می گیرند. و ایمانشان در فهم از دین تأثیر می گذارد. و میتوانند از طریق عقلانیت و منطق و علم اصول یعنی از طریق شکل گرفتن تخصصی، فهم خودشان را به صورت قاعده مند به قرآن و روایات نسبت بدهند. پس در درجه اول ایمانشان، مؤثر هست و در درجه دوم منطقتشان. یعنی سعی اولیه تذهیب نفس است و سعی دوم شکل گیری تخصصشان و سعی سوم این است که این تخصص را به میدان بیاورند و برای ایمان فقیه دوم، فقیه سوم و کسانی که هم وزن خودشان هستند، اعتبار قائل شوند. یعنی آنها را به تفاهم اجتماعی برسانند. فهم خودشان را در معرض فهم یک فقیه دیگر قرار دهند و او نقدشان کند. «المؤمن مرأت المؤمن» فقهای دیگر آینه ای شوند تا او خودش را در آن آینه ببیند و اگر کجی یا اعوجاجی در فهمش هست برطرف کند و یا اگر کمالی در فهم دیگران هست، در فهم خودش تأثیر بگذارد. پس می شود تعبّد (تذهیب نفس و تسلیم بودن)، تقنین (تخصص درست کردن، حدود حکمی درست کردن)، تفاهم اجتماعی (تعریف نظام

حجیت). در چه سطحی؟ در سطح فقها. به این بلوغ سعی می‌گوییم؛ (اجتهاد). یعنی یک فقیه بعد از اینکه همه این مراحل را طی کرد نگوید چون نیتم پاک بود و چون تلاش کردم کار تمام است. بلکه زمانی ما بالاترین ظرفیت در فهم از دین را به میدان می‌آوریم، که تک تک فقها، فهم خودشان از دین را به میدان بیاورند و کجی، اعوجاج و نقص برطرف شود و تکامل قضیه را نتیجه بدهد. اگر کجی هم نداشته باشد، حتماً نقص دارد. چون ما برای غیر معصومین قائل به نقص هستیم. فعلشان کماهی نیست. لذا بلوغ سعی عقلانیت را به وسط میدان می‌آوریم. یعنی باید سازمانی تفقه بشود. مثلاً الآن در دنیا برای استخراج و کشفیات و تکنولوژی، دانشمندان بضاعت‌های عقلانی‌شان را در هم ضرب می‌کنند که چنین سرعتی پیدا کرده اند. یعنی علم را بذات و تک نفری کشف نمی‌کنند، بلکه با تقسیم کار این کار را انجام می‌دهند. سازمانی اندیشیدن و کشف کردن و رسیدن به یک تکنولوژی با فهم تکی نفری خیلی فرق می‌کند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: خب یعنی آقایان به این علم چه طور نگاه می‌کنند که فکر

می‌کنند هیچ نقصی ندارد؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: کسی نمی‌گوید که هیچ نقصی ندارد! می‌خواهم بگویم

تعریف کامل این مهندسی، همین است که عرض کردیم. تعریفی که آقایان دارند به این کاملی نیست.

سرکار خانم فاطمه صدوق: مهندسی چه چیزی را کرده‌اید؟

۲- تفقه باید سازمانی بشود.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: این الآن پایه‌های تفقه را به تعبّد، تقنین، تفاهم اجتماعی

برگرداندیم. البته در حوزه‌های علمیه، فقیه بعد از سیر تهذیب اش و کار تخصصی که انجام داده

است، و مهیمن بر تخصص‌اش است، در درس خارج‌ها فهم خودش را عرضه می‌کند و طلاب جوانی که در درس‌اش نشستند به او اشکال می‌کنند و باعث تأمل آن استاد می‌شود که روی قضیه فکر کند. یعنی عقلانیت شاگردانش در عقلانیت استاد ضرب می‌شود. در صورتی که این باید این کار به صورت سازمانی در سطح خود فقها انجام شود. قطعاً به سطح سوم هم نیاز هست که به آن بلوغ سعی می‌گوییم. به عبارت دیگر کمال سعی مان را کردیم که کم‌ترین خطا را در فهم داشته باشیم. یعنی فرآیندش این است که این سه مرحله را طی کند:

۱. در نسبت دادن فهم خودشان به قرآن حالت ابتهال یا حالت استظهار داشته باشند.

حالت زاری و توسل داشته باشند، که خدایی ناکرده خطا نرفته باشند. این بخش اول

که تعبّد نام داشت. ۲. قسمت دوم تقنین نامیده می‌شود، یعنی کل مباحث اصول و

مباحث تخصصی که بحث شده است. ۳. قسمت سوم هم آقایان ضعیف می‌گویند، اما

ما می‌گوییم باید سازمانی بشود. نقد بین استاد و شاگردی نباشد. بلکه نقد بین فقها

باشد. آن هم نه گروهی، بلکه به یک فهم سازمانی همراه با تقسیم کار تبدیل شود. یعنی

این درگیری اگر سازمانی شود، به تبع اجتماعی هم می‌شود. حال اگر بخواهیم تاریخی

هم بشود، باید روی فهم فقهای در طول تاریخ هم کار شود. چرا؟ چون آنها هم یک

حد بالای ایمانی داشته‌اند و مورد توجه وجود مبارک حضرت ولی عصر (عج) بوده‌اند.

به همین دلیل در درس خارج‌ها اول آراء بزرگان و عمیق‌ترین دقت‌هایی که در فهم از

روایات و احادیث شده است را مطرح می‌کنند، بعد خودشان نظر می‌دهند. به این بلوغ

تاریخی می‌گوییم. که در رابطه با آراء گذشتگان هم باید ظرفیت منطقی قضیه قوی‌تر

بشود و پژوهش‌های کتابخانه‌ای با ریاضیات مجموعه‌نگری ملاحظه شود، نه پتانسیل

فردی! مثل کارهایی که در باستان‌شناسی می‌کنند. ظرفیت منطق آماری که الآن هست

نسبت به شیوه‌ای که آقایان در رابطه با آراء گذشتگان یا لغت و... انجام می‌دادند، خیلی بالاتر است. در هر صورت کارهای عقلانی پیچیده‌ای باید انجام شود. هر چه که ظرفیت تخصصی این قضیه بالاتر رود؛ ۱. هم جلوی انحراف گرفت می‌شود و ۲. هم ظرفیت منطقی مهندسی عقلانی قضیه بالاتر می‌رود. در نتیجه فهم ما از روایات هم بالاتر می‌رود؛ لذا تفقه دارای یک ماشین تخصصی است.

۳- چرا آثار تعبّد در ساخت علم اصول جاری نیست؟

علاوه بر این ما قائل هستیم که آثار تسلیم بودن و تهذیب نفس در ساخت تخصص هم باید خودش را نشان بدهد. که در حال حاضر در منطق موجود این‌گونه نیست، که بخواهند تعبّد را در حدود تعاریف، در مورد ساخت علم اصول جاری کرده باشند.

آن را بشری، عرفی، عقلانی یا عقلایی می‌دانند. امروز ریشه‌های علم اصول به عرف یا بناء عقلا یا به لوازم عقلی خطّاب بر می‌گردد. اگر عقل، مخلوق خدای متعال باشد، باید مناسک عبادت داشته باشد و در آن باید تعبّد هم جاری باشد. این تفاوت‌هایی است که بحث ما با علم اصول موجود دارد. در جلسه قبل بیشتر اشتراکاتشان را بیان کردیم، در این جلسه بیشتر به اختلافات آن می‌پردازیم.

مسأله دیگر، بحث معجزه بودن قرآن است. در رابطه با معجزه بودن قرآن لازم است که ما یک اشاره‌ای به معجزات انبیاء سلف کنیم که به دو موضوع اصل زندگی و امتحانات مردم اشاره دارد.

۴- معجزه قرآن وجود آیات عقلانی است.

به طور کلی بعد از اینکه حضرت آدم(ع) از جایگاه زندگی خودشان بنا به حکمت الهی تغییر مکان دادند و هبوط واقع شد و به زمین آمدند، خط هدایت هم آغاز شد. و تقدیر خدای متعال و

مشیت الهی بر این تعلق گرفت که زندگی اهل ایمان و پرچمداران آنها که انبیاء باشند، با آیات الهی انجام بگیرد. لذا خدای متعال فرهنگ زندگی کردن با معجزات (آیه) را که از اول تا آخر قرآن متعدد به آن اشاره شده، تقدیر کرد.

۴/۱- تعریف آیه از دیدگاه تکاملی

بنابراین ما باید همه نیازهای زندگی مان را در مدت کوتاهی که در این دنیا زندگی می‌کنیم، به وسیله اراده حضرت حق جلت عظمت که رضایت او هست، هم امور تکوینی مان، یعنی اصل حیات تنفس و زیست‌شناسی مان و نیاز به آب و هوا و خاک و نور و ملائکه و... و هم نیازهای تاریخی مان و همچنین نیازهای اجتماعی مان را از خدای متعال به دست بیاوریم. لذا تعریف ما از آیه می‌شود، جریان آیات الهی به جریان خاص او، فعل او، و ربوبیت او، و هدایت او تشریح‌هایی که کرده است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی ما بفهمیم که چه طور خدا نیازهای ما را برطرف می‌کند؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: نه! می‌خواهم بگویم خدای متعال تقدیر کرد که ما یک زندگی خوب و سالمی را در این دنیا در ظل توجهات او، اراده او، و آیات او داشته باشیم که از زندگی حضرت آدم(ع) در این دنیا شروع شد. تفاوت تعریف ما از آیه با تعریف تفاسیر موجود این است که آنها معجزات را استثناء از زندگی تعریف می‌کنند، ولی با پایه زندگی تعریف می‌کنیم. که همه وجوه در احتیاج به مدیریت او، تدبیر او، اراده او بتوانیم زندگی مان را در این دنیا رفیق و فتق کنیم. و آن آیات و آن نحوه مدیریت ۳ سطح دارد: ۱. تکوینی؛ ۲. تاریخی؛ ۳. اجتماعی. این مطلب به عنوان کلیت قضیه مطرح شد.

*امتحان مردم با آیات حسّی

حالا از حضرت آدم(ع) تا وجود مبارک نبی اکرم(ص) مردم به آیات و معجزات حسّی که از انبیاء صادر شده بود، امتحان شدند. مثل عصای حضرت موسی(ع)، مثل دعاهاى حضرت عیسی(ع) برای شفای بیماران و زنده کردن مرده‌ها، مثل ناقه حضرت صالح(ع) و... که این امتحانات باعث جدایی ۳ فرقه شد: ۱. اهل ایمان؛ ۲. اهل نفاق؛ ۳. اهل کفر. اگر دقت کنیم شاخصه همه ی آن امتحانات، آیات حسّی بوده است و تفاوت آن با معجزه پیامبر ما در این است که قرآن آیات عقلانی است. آیات تحلیلی است. آیاتی است که راه و رسم زندگی را با یک زبانی برای بشر روشن می کند تا عقلانیت اش و تحلیل هایش تصحیح شود و در تحلیل ها و بصیرتش نور پیدا شود. این تفاوت آیه بودن قرآن با آیات دیگر انبیاء سلف است.

گرچه در گذشته هم کتابهایی، به طور مثال «تورات» کتاب حضرت موسی(ع)، «انجیل» کتاب حضرت عیسی(ع) و «زبور» کتاب حضرت داود(ع) و بیش از صد صحف، از حضرت آدم(ع) تا نبی اکرم(ص) نازل شده است، ولی امتحانات مردم در چهارچوب کتابشان نبوده است. اما در عصر پیامبر(ص)، علاوه بر اینکه پیامبر(ص) آیات تکوینی هم داشته‌اند (مثل شق القمر)، اما معجزه اصلی ایشان نزول یک چهارچوب عقلانی که همان چهارچوب قرآن باشد، بوده است و خدای متعال کامل ترین سخنی را که برای نشان دادن راه و رسم زندگی که در تورات و زبور و انجیل و صحف حضرت نوح(ع) و بقیه ی انبیاء بوده در این کتاب جمع و تشریح زبانی کرده است و با این کتاب ختم نبوت شد.

*امتحان مردم به عقلانیت وحی که خطاناپذیر است.

هنگامی که قرآن نازل شد، بزرگ ترین معجزه پیامبر(ص) آمد. در آن زمان ائمه اطهار یا

پیامبر(ص) معجزات دیگری هم داشتند، اما مردم به معجزه عقلانی یعنی قرآن امتحان می شدند. این نکته مهمی است که از هبوط حضرت آدم(ع) تا وجود مبارک پیامبر(ص) جنس امتحانات مردم، آیات حسنی بوده است. از پیامبر(ص) تا وجود مبارک حضرت ولی عصر(عج) جنس امتحانات عوض می شود و مردم به نور قرآن یعنی به عقلانیت وحی که خطاناپذیر است، امتحان می شوند. لذا مردم و صاحب ادیانها در این عصر باید از نظر علمی خودشان را تسلیم کنند. (در آن زمان باید به دستورات خدا عمل می کردند، مثلاً خداوند به قوم حضرت صالح(ع) دستور داده بود که یک روز از آب نهر بخورید و روز دیگر سهم شتر است، روزی که سهم شتر است و از آب نهر می خورد، شما از شیر او بخورید که همه شما را سیراب خواهد کرد. خب آن ناقه حسنی بوده و دستوری هم که داده شده بوده حسنی بوده است و مردم به این امر امتحان شدند. اما از این به بعد موضوع امتحان مردم، قرآن که یک عقلانیت است، هست. یعنی موضوعش ناقه حضرت صالح(ع) نیست. بلکه موضوعش جامعه و تشکیل حکومت است.

۲/۱- موضوع قرآن: وحدت کلمه و حکومت و تمدن اسلامی است.

ما باید جامعه الهی را توصیف کنیم، بعد آن را تشکیل دهیم و حکومت بسازیم و تمدن راه بیاندازیم. دیگر باید مدنیّت اهل ایمان تشریح می شود و اوامر آن می آید. یعنی موضوعش مدیریت است. موضوعش ولایت کردن است. بالاترین بلوغ و مقامی که انبیاء سلف پیدا می کردند، امامت بود. مثلاً حضرت ابراهیم(ع) به مقام امامت رسید. گرچه مردم، ایمان نیاورند تا ایشان امامت و ولایت و مدیریت خودشان را جاری کنند، اما این مقام را داشتند. ولی در این سرفصل تاریخ که با بعثت پیامبر(ص) شروع می شود، قرار است مردم در امر ولایت امتحان شوند. پس اولین ولی، خود پیامبر(ص) است و در حین نازل کردن قرآن باید امتش را هم هدایت کند. حال اثر معجزه عقلانی

چیست؟ اثر معجزه‌ی عقلانی، نورانی شدن به اخلاق پیامبر(ص) برای تشکیل یک امت یک حکومت و یک تمدن است. از جنس شتر، یا شکافته شدن دریا، یا مرده زنده کردن نیست. بلکه ایجاد یک تمدن دینی است. یعنی با نزول قرآن تکنولوژی سخت‌افزاری و نرم‌افزاری تشریح شد. پس موضوع قرآن به عنوان یک حکمت و عقلانیت وحی چیست؟ ۱. وحدت کلمه امت اسلامی؛ ۲. تشکیل حکومت برای حفظ دین و ۳. تمدنی که همه نیازمندی‌های این امت را در همه وجوه جواب دهد.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی خدا نمی‌خواست امت موسی(ع) یا امت عیسی(ع) را پرورش دهد؟

۳/۱- تحقق تمدن قرآن یعنی رفع نیاز بشر در تهذیب، رشد عقلانی و

کمال رفتاری

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: همه انبیاء به وحدت کلمه مأمور بودند. بعضی از انبیاء مأمور به تشکیل حکومت هم شدند، اما دیگر به تشکیل تمدن مأموریتی نداشتند، و این خاص پیامبر(ص) است و ایشان به هر سه اینها مأمور شدند. بعضی از انبیاء مأمور بودند که حکومت را تشکیل دهند اما موفق نشدند. ولی پیامبر(ص) مأمور شدند و موفق شدند و حکومت را تشکیل بدهند. یعنی پیامبر(ص) مأمور شدند هم به وحدت کلمه، هم به تشکیل حکومت و هم به تشریح تمدن. اما تحقق این سه، در دوره ظهور حضرت ولی عصر(عج) واقع می‌شود. در این فاصله بستر این قضیه باید بوجود بیاید. اما در زمان خود پیامبر(ص) آنهایی که تا حد تمدن قضیه را پذیرفتند، (مثل سلمان و ابوذر) جزء مناهل البیت شدند. هر کس لقب مناهل البیت به آنها داده شد، تا حد تمدن از قرآن فهم پیدا کرد و در هر وجهی از نیازمندی‌هایشان، به اهل بیت(ع) پناه می‌بردند و اهل

بیت واسطه در ایجاد رفع نیاز بشریت می شدند. در تهذیب (امور روحی)، در رشد عقلانی و کمال رفتاری.

* امتحان مردم به آیات شهودی

آثار دوره ظهور حضرت ولی عصر(عج) که تحقق امت اسلامی و تشکیل حکومت اسلامی (که عدالت پیاده می شود) و تمدن اسلامی است، چیست؟ این است که آیات شهودی ظهور و بروز پیدا می کند و تمدن مادی از بین می رود و در عالم رجعت تمدن دینی تحقق و همه ی مردم شهود و بصیرت پیدا می کنند از روحی به عقلی، از عقلی به رفتار. مثلاً در بعضی از روایات هست؛ «هر کس وضو بگیرد، وضو او را نورانی می کند»، او آن نور را می بیند. یا مثلاً در زمان پیامبر(ص) در یکی از جنگ ها، سنگی به لشکر حضرت می گوید که پشت حضرت یک منافقی قائم شده است. سنگ که به زبان می آید، لشکر می شنود و بعد هم آن منافق را می کشند. این نشان می دهد که یک شهودی است. این که می گویند حضرت دعوت می کنند همه مردم عالم می شنوند، این طور نیست که تلویزیون صدای حضرت را به همه اهل عالم برساند، بلکه حجت بر همه تمام می شود، خوب این یک قدرت الهی و آیه الهی است که شهودی است. از حضرت آدم(ع) تا بعثت پیامبر(ص)، امتحانات مردم آیات حسّی است، از بعثت پیامبر(ص) تا ظهور حضرت ولی عصر(عج) آیات عقلانی است. امتحانات هم عقلانی است. البته این گونه نیست که هیچ آیات تکوینی یا حسّی هم نباشد، ولی مردم به آیات عقلانی امتحان می شوند. و از دوره حضرت ولی عصر(عج) تا قیامت موضوع امتحانات مردم آیات شهودی است.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

باسمه تعالی

جلسه سوم: سؤال و جواب

موضوع: تفسیر قرآن

تاریخ: ۱۳۹۰/۳/۳۰

سرکار خانم فاطمه صدوق: خلاصه‌ای از جلسه دوم را خدمتان ارائه می‌دهم.

برداشت من از جلسه دوم این بود که کل تاریخ را به سه دسته تقسیم کردید. (۱) از هبوط حضرت آدم(ع) تا وجود مبارک نبی اکرم(ص). ۲. از بعثت پیامبر(ص) تا ظهور حضرت ولی عصر(عج) و ۳. از دوره ظهور تا قیامت. اما چند نکته را به صورت جزئی تر بیان می‌کنم. نکته ی (۱) تعریف نظام حجیت را بیان کردید که به ۱. تعبد؛ ۲. تقنین؛ ۳. تفاهم اجتماعی بر می‌گردد. که این سه پایه‌های تفقه هستند. و باید آثار تعاریف در صدد ساخت تعریف و حدود ساخت علم اصول مشخص باشد.

(۲) تقدیر خدا بر این تعلق گرفت که فرهنگ زندگی کردن، با معجزات بنا شود.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: به طور کلی جلسه دوم در رابطه با آیه و معجزه صحبت شد. و سر فصل دوم تاریخ می‌خواهد معجزه بودن قرآن را تعریف کند. عنوان جلسه ی دوم معجزات یعنی آیات هست. که باز سه سرفصل دارد. عنوان جلسه قبل می‌خواهد معجزه بودن قرآن را توضیح دهد. به تبع آن ۳ سر فصل تاریخ را هم توضیح دادیم. که از حضرت آدم تا وجود

مبارک نبی اکرم(ص)...

سرکار خانم فاطمه صدوق: (۳) ما معجزه را با آیه تعریف می‌کنیم. خط هدایت از زمانی آغاز شد که حضرت آدم(ع) به زمین هبوط کردند. تعریف آیه از دیدگاه منطق تکاملی و فرهنگ زندگی کردن با معجزات شروع شد.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: معجزه یعنی زندگی با جریان مشیت الهی، با مدیریت خدا.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی همه نیازهای زندگی بشر (امور تکوینی، امور تاریخی و امور اجتماعی) با توجه به رضایت حق جریان پیدا کند.

(۴) فرق تعریف ما با تعریف تفاسیر از معجزات: این است که آقایان معجزات را استثناء از زندگی تعریف می‌کنند اما ما پایه‌های زندگی تعریف می‌کنیم.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: توضیحش این است که یعنی اصل قضیه نظم عالم را تحت علیّت می‌دانند. امر هدایت را از طریق آیات استثناء می‌دانند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: (۵) سه سطح مدیریت داریم: ۱. تکوینی؛ ۲. تاریخی؛ ۳. اجتماعی.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: ۳ سطح آیات نه مدیریت! خوب توضیح دهید که چه مدیریتی را گفتیم که تکوینی، تاریخی، اجتماعی هست؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: (۶) از هبوط حضرت آدم(ع) تا بعثت نبی اکرم(ص) آیات حسّی بودند و مردم هم به همین آیات حسّی امتحان می‌شدند. همان امتحاناتی که جامعه را به سه دسته: ۱. کفر؛ ۲. نفاق و ۳. ایمان تقسیم می‌کند. اما از بعثت پیامبر(ص) تا زمان ظهور حضرت ولی

عصر(عج) آیات از جنس معجزات عقلانی است و مردم به این آیات عقلانی امتحان می‌شوند. یعنی مردم به نور قرآن و عقلانیت وحی که خطاناپذیر است امتحان می‌شوند.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: پس بحث مدیریت نیست. بحث امتحان است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: (۷) در جایی گفتید موضوع قرآن مدیریت است. و در جایی دیگر گفتید: ۱. تشکیل جامعه الهی؛ ۲. تشکیل حکومت اسلامی؛ ۳. تشکیل تمدن اسلامی و پیامبر(ص) خود اولین ولی است.

(۸) اثر معجزه عقلانی، نورانی شدن به اخلاق پیامبر(ص) برای تشکیل یک امت، یک حکومت و یک تمدن است.

(۹) موضوع قرآن چیست؟ موضوع قرآن سه چیز است: ۱. وحدت کلمه اسلامی؛ ۲. تشکیل حکومت برای حفظ دین؛ ۳. و تمدنی که همه نیازمندی‌های این امت را در همه وجوه جواب دهد. اما تحقق هر سه اینها در زمان ظهور حضرت ولی عصر(عج) است. یعنی تشکیل جامعه اسلامی، حکومت اسلامی و تمدن اسلامی در دوره حضرت ولی عصر(عج) تحقق پیدا می‌کند.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: از بعثت تا ظهور حضرت ولی عصر(عج) وحدت کلمه ی اسلامی بوجود می‌آید، یعنی امت اسلامی درست می‌شود که به آن امت شیعه می‌گویند. اما حکومت تشکیل نمی‌شود، البته حکومت هم در برهه‌های خیلی کوتاه مثل جمهوری اسلامی تشکیل می‌شود، مثل حکومت آقا امیرالمؤمنین، ولی اینکه به عنوان فرهنگ دائم حکومت اسلامی وجود داشته باشد، محقق نمی‌شود و تمدن اسلامی هم که قطعاً تحقق پیدا نمی‌کند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: (۱۰) آثار تحقق این سه این است که آیات شهودی ظهور و بروز پیدا می‌کند. شهود و بصیرت در روح و عقل و رفتار.

(۱۱) و در زمان پیامبر(ص) کسانی که تا حد تمدن از قرآن فهم پیدا کردند، لقب "منا اهل البیت" گرفتند. در تهذیب، رشد عقلانی و کمال رفتاری.

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: که آنها انگشت شمار هستند. اصحاب پیامبر(ص)، اصحاب آقا امیر المؤمنین(ع) و اصحاب معصومین(ع) همیشه کمتر از انگشتان دست بودند. مثل نواب خاص حضرت ولی عصر(عج).

سرکار خانم فاطمه صدوق: اگر اجازه دهید چند سؤال بپرسم!

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: بله بفرمایید.

سرکار خانم فاطمه صدوق: ۱. توصیف همراه با ارزش، تکلیف را معین می‌کند یعنی چه؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: می‌خواهیم بگوییم که توصیف و ارزش و تکلیف بریده از هم نیستند. مثل زمان و مکان، وحدت و کثرت در مقوله‌های عقلانی، اینها از هم بریده نیستند. بریده نیست یعنی چه؟ یعنی تعین‌شان به یکدیگر هست. مثلاً تشریح شده است که نماز بخوانید، حج بروید، روزه بگیرید و... این احکام را برای مقاصدی و آثاری گفته‌اند.

تکلیف تابع توصیف و ارزش است.

عالم را برای غایتی توصیف کرده‌اند، یعنی باید دین را در یک مجموعه دید. مثلاً بگوییم متکلف توصیف، فلسفه است، غایتش را اخلاق می‌گوید و تکالیفش را فقه! اینگونه نیست بلکه همه‌ی اینها یک وحدتی دارند. خوب حالا وحدت دارند یعنی چه؟ یعنی هر توصیفی دارای یک غایتی است، و این توصیف و این غایت، تکلیف‌زاست. یعنی اگر من تعریف از یک چیز را فهمیدم و غایتش را هم فهمیدم، مکلف می‌شوم یک اعمالی را انجام دهم، قوامش هم به همین است. برای اینکه مطلب روشن شود، در نظر بگیرید که در همه جا وضعیت فیزیکی و زیستی امور یکسان

نیست. بالفرض اگر راجع به موجود زنده‌ای صحبت می‌کنیم، یا در کف دریاست یا روی زمین است یا بالای جو، حیات یک شیء بنا به مکانی که دارد، متفاوت می‌شود. مثال خوبی که حاج آقای حسینی می‌زدند این بود که وقتی علا الدین را برای گرم شدن و یا غذا درست کردن، روشن می‌کنیم این روی زمین روشن می‌شود. اما وقتی آن را سر قلعه کوه می‌بریم، چون اکسیژن کم است، روشن نمی‌شود. پس روشن شدن علا الدین در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها امکان ندارد. پس شما باید بگویید این توصیف در چه مرحلهٔ تاریخی، در چه وضعیت اجتماعی و در چه وضعیت تکوینی است تا بگوییم برای چیست؟ آن وقت برای این توصیف غایتی در نسبتش داریم، لذا می‌گوییم چه تکلیفی را روبه‌روی ما قرار می‌دهد؟ پس تکلیف تابع توصیف و ارزش است. البته میتوان یک سری قوانین عمومی و جاذبه عمومی برای حیات گفت. می‌توان نسبت عامی را برای اصول هدایت گفت. مثالی که الان برای توصیف و ارزش و تکلیف زدیم، می‌خواهد اصول عام هدایت را بگوید. این به معنی کلی گفتن نیست. باید بگویید در چه زمانی، در چه مکانی تا بگوییم چه تعینی دارد. می‌خواهم بگویم در چه نسبتی، برای چه غایتی، چه تکلیفی را بر روی دوش ما می‌گذارد. پس در یک نسبت باید توصیف و ارزش و تکلیف را با هم در یک مجموعه بینیم. نمی‌شود بریده بریده دید. هر توصیفی، توصیف از حرکت است. توصیف از یک چیز ساکن نداریم. چون همه مخلوق و دارای حرکتند. پس توصیف از حرکت‌هاست. هر حرکتی چون برای دارد، پس دارای یک غایتی است. برای‌اش مشخص است. برای‌اش می‌شود ارزش. غایت یعنی ارزش. آن وقت این توصیف به سمت غایتی که حرکت می‌کند، حتماً برای حفظ و بقا و تکامل آن یک سری بایدها و نبایدهایی دارد. لذا تکالیف می‌شود، تکالیف حفظ، بقا و تکامل. خیلی کلی و اجمالی این موضوع را بیان کردیم. چون ما الان نمی‌خواهیم مبسوط وارد این بحث بشویم.

سرکار خانم فاطمه صدوق: سوال دوم: مُدْنِیت یعنی چه؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی تمدن. مدنیت یعنی شهریت، همانطور که در حال

حاضر مظهر یک تمدن، در شهر تعریف می‌شود. مدنیت یعنی جامعه مدنی.

سرکار خانم فاطمه صدوق: سؤال سوم: شعر صدای کفار بوده یعنی چه؟ منظور همان شعری

است که در ذهن عموم مردم است؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: در زمان پیامبر(ص) و تا قبل از رنوسانس شعر معنی ابزار

هنری داشته است.

سرکار خانم صدوق: یعنی همه هنر شعر بوده است؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: نه همه هنر! بلکه متغیر اصلی شعر بوده است. یعنی آن

موقع نقاشی، مجسمه‌سازی و خط و.... انواع مختلف هنر قبل از هنر هفتم، هنر پنجم، هنر ششم

بوده، ولی متغیر اصلی اش شعر بوده است. محرک اصلی که انگیزه‌های عمومی را در حرکت‌های

اجتماعی تهییج می‌کرد، شعر بوده است. اما الان هنر هفتم یعنی رسانه و تلویزیون است که ایجاد

انگیزه می‌کند. تقریباً مثل بافت قدیم شهرها با بافت جدید شهرها، الان هم شعر حضور دارد ولی

بافت قدیم هنر است. زمانی، ابزار تحریک مردم که به سمتی بروند شعر بود این بافت قدیم هنر

است. اما الان چیست؟ فیلمنامه است. الان فیلمنامه حرف اول را می‌زند. ممکن است در فیلمنامه

هم یکی دو تا شعر خوانده شود، ولی آن فیلمنامه باعث می‌شود که سریال ساخته شود و به تصویر

کشیده شود. در قدیم صدای تنها بود. مثلاً اگر می‌خواستند یک فضایی درست کنند و تئاتری بازی

کنند و نمایشی نشان‌دهنده، نمایش خیلی ضعیف بود. ولی الان با وجود دوربین خیلی متحول شده

است. تصویر حرف اول و صدا تبعی شده است. با این وجود وضعیت صدا، فیلمنامه‌ها و

تهیه‌کننده‌ها و مناصب هنر کلاً تحول علمی پیدا کرده است. یعنی وقتی که می‌خواهند یک فیلم را

بسازند، تهیه‌کننده، کارگردان، مدیر تولید و مدیر صدا و... داریم و این مسایل اصلاً در بحث شعر مطرح نبود. هنر خیلی ساده بود و تولید شعر به نحو سازمانی معنی نداشت.

جاری شدن تعبد در پایه های علم اصول

سرکار خانم فاطمه صدوق: فرمودید که تعبد و تهذیب نفس در علم اصولی که در حوزه موجود است به کار نرفته است و باید آثار تسلیم و تهذیب در تخصص نمود داشته باشد که در حال حاضر در منطق موجود این طور نیست. حال سؤال اینجاست که مگر آقایان مظهر تعبد نیستند؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: این را از شرع گرفته‌اند. یعنی ارتکاز شرعی علماء و فقهای ما را وادار می‌کند که به دنبال تهذیب بروند و بالاخره تهذیب روحی‌شان در فهمشان آثاری می‌گذارد. این طور نیست که اثری نداشته باشد. اما این اثر از طریق تخصص نیامده است، آن تخصص یک امر علمی است. ببخشید که این مثال را می‌زنم: یعنی یک یهودی هم این تخصص را یاد بگیرد، لوازم دو دوتا چهارتای این علم، این است که همه یک جور بفهمند. مثل فیزیک، مثل شیمی. علم اصول اینگونه تعریف شده است. یک تخصصی است که پایه‌هایش علمی است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: مگر کسانی که علم اصول را ساخته‌اند همین مجتهدین نبودند؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: بله. همین مجتهدین بودند، ولی بر پایه‌های علمی ساخته‌اند، نه بر پایه‌های ایمانی. این غیر از این است که بگوییم آقایان ایمان ندارند، نه ایمان دارند و آن را از همین کلمات وحی و ارتکاز شرعی گرفتند ولی پی و پایگاه و چهارچوب تخصصشان، علمی ریخته شده است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: پایه‌های علم اصول چیست؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: ۳ چیز است. یک بحث زبانی دارند که می‌گویند عرفی است، باید زبان را مسلط بود تا ما فهم از قرآن پیدا کنیم. که عمده‌تاً هم زبان عربی است. به همین خاطر، صرف و نحو و معانی بیان می‌خوانند. بعد از آن یک بحث مفصل زبانی در علم اصول داریم. (که می‌گوید وضع تعینی است یا تعینی است؟ چه طور کشف می‌کنیم؟...) به صورت علمی نظر مخاطب را بحث زبانی می‌کنند، که به عرفی وصل می‌شود و سعی می‌کنند جامعه عرب را آنالیز کنند و بحث‌های زبانی‌اش را در بیاورند. نمی‌آیند بگویند مثلاً فرض کنیم شارع مقدس یک بحث زبانی مستقل دارد، یک پی جدید زبانی دارد که مختص خودش است و باید کشف شود، که این معنی تعبّد در جریان زبان است. ما نمی‌گوییم عرفی است، می‌گوییم شرعی است. مال متشرع است. برای این هم استدلال‌هایی داریم. البته آن آقایان هم استدلال‌هایی برای بحث‌هایشان دارند. که باید این استدلال‌ها بحث و بررسی شود و قوت هر کدام مشخص شود. این یک بخش است.

بخش دیگر کار عقلانی است، یعنی بعد از اینکه بحث‌های زبانی قضیه انجام شد و یک فهمی پیدا کردیم حال آیا می‌شود روی کلمات دقتی بکنیم و تطرق احتمالاتی بدهیم و بگوییم این آقایانی که این حرف را زده است ممکن است قرض‌اش این باشد یا خیر؟ و اگر این احتمالات را دادیم، آیا تکلیف‌زا می‌شود یا نمی‌شود؟ پس عقل هم دخالت می‌کند. لذا برای عقل، در حوزه (منطق صوری)، یک دم و دستگاه منطقی برای استدلال آوردن و پایگاه‌های علمی قضیه وجود دارد. که برای این بخش هم ما قائل هستیم منطق تکاملی قابل... منطق مجموعه هم هست. منطق تکاملی هم هست که آثارش را در هنر و مسکن و... زدیم یک همچین تحولاتی ایجاد می‌کند. یعنی منطق مجموعه‌نگری نگاه درون ملکولی به آدم می‌دهد. بنا براین در منطق زبان هم اثر می‌گذارد. یعنی اگر دستگاه عقلانی استاتیک باشد، وقتی در حوزه متن می‌آید، در همه حوزه‌ها، حتماً نگاهش استاتیک

خواهد بود. پس این هم اثر دوم خواهد بود. بعد ما قائل هستیم که در این بحثِ منطقها هم، تعبد جاری هست.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی می‌گویید عقل هم متشرع است؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: عقل هم مخلوق خداست، مناسک عبادت دارد. اگر این کلیت تمام باشد، انعکاس آن را در منطق باید ببینیم.

سرکار خانم فاطمه صدوق: مناسک عبادت دارد یعنی چی؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: مخلوق خداست. مثل چشم. خدا تشریح کرده است که نگاه به نامحرم نکنیم. به زبان می‌گوید غیبت نکن. به عقل چه می‌گوید؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی خدا یک بایدها و نبایدهایی برای عقل گذاشته است؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: بله! اگر آنها را رعایت نکنیم در تولید منطقمان تفاوت پیدا می‌شود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی چه؟ یعنی یک سری روایات در رابطه با بایدها و نبایدهای عقل آمده است؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: خوب این حرف ماست. آقایان قائل نیستند. آقایان قائل‌اند که این مطلب از نظرات شارع، خروج موضوعی دارد. به همین خاطر تعبد در منطق را هم نمی‌پذیرند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: می‌دانید منظورم چیست؟ شما می‌گویید زبان متشرع است، عقل هم متشرع است...

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی می‌خواهیم بگوییم ساخت اصول به ۳ ریشه

برمی‌گردد. ۱. عرف؛ که ارتکازاتش است (بحث‌های زبانی) ۲. لوازم عقلی؛ که ریشه‌اش به منطق برمی‌گردد. ۳. بناء عقلاء .

اصول ۳ پایه دارد که هر سه پایه را آقایان خارج از خطابات شارع می‌دانند. ما داخل می‌دانیم. این تفاوت ما است. یعنی در ریشه‌های بحث علم اصول باید تعبد جاری شود. این را آقایان قائل نیستند که البته وقتی در دوره کودکی فقاقت باشند، مکلف نیستید. اما حالا که دارید حکومت به پا می‌کنید باید به بلوغ برسید. یعنی شرایط زمانی تفقه به شما دیکته می‌کند که اگر تعبد در اینجا آن نباشد، دچار دینامیزم می‌شود.

شارع تنها عقلای جهان خلقت

تعریف بناء عقلا: در رابطه با بناء عقلا هم، این توضیح را می‌دهند که اجمال تعریف بناء عقلا، عقل عمل است که بعضی از آقایان به فطرت برمی‌گردانند و بعضی دیگر به اعتبارات اجتماعی.

موضوع بناء عقلا، وجدانیات است. یعنی چه؟ یعنی یک سری تعلقه‌هایی که تکویناً در فطرت بشر هست و انسان آن را برای نظم اجتماعی‌اش می‌گذارد. که اگر کسی نظم‌های اجتماعی را رعایت نکند، به او مجرم می‌گویند. یعنی توییح و تشویق. یعنی اصل در بناء عقلا تشویق و تنبیه است. که پایگاه تشویق و تنبیه به وجدانیات برمی‌گردد. مثلاً شما این مسیری را که صبح حرکت کردید و اینجا آمدید، اگر می‌دانستید امنیت نیست و هر لحظه ممکن است ما شیتان را بگیرند و مالتان را ببرند، یا از یک حقوقی محروم‌تان کنند، طبیعی است که وجدانتان حکم می‌کند که به این حکومت بگویید که این آدم‌ها را بگیرد و جریمه کند. برای اینکه مردم امنیت می‌خواهند. به این وجدانیات می‌گویند. امر فطرت هم همین است. آدم دلش می‌خواهد به نیازهایش برسد و نیازها

نظم می‌خواهد. اگر نظم‌ها پیاده نشود، زندگی فلج می‌شود. یعنی شما صبح تا صبح که بلند می‌شوید، دوست دارید که در میدان میوه تره‌بار، میوه بیاورند اگر بخواهید از روستاها میوه بیاورند و در شهر خالی کنند باید جاده‌ها امن باشد. بعد می‌خواهد توزیع شود. شما نظم امنیتی و نظم شهری را دوست دارید. همه این نظم‌ها را عقلا به وجود آورده‌اند. که الان اسم آن مجلس شورای اسلامی است. ما به نماینده‌ها رأی می‌دهیم تا برایمان این نظم‌ها را ایجاد کنند و نیازهایمان را تأمین کنند. مثلاً شما صبح بلند می‌شوید و می‌خواهید چایی دم کنید، اما می‌بینید گاز قطع است. بعد متوجه می‌شوید که یک عده‌ای که بر علیه نظام بلند شده‌اند و می‌خواهند مردم را به نظام بدبین کنند، تا باعث خوشحالی دشمن شوند. آنوقت شما انتظار دارید که حکومت آنها را بگیرد و مجازاتشان کند. پس توبیخ و تشویق به وجدانیات نسبت به نظم امور بر می‌گردد. این کار را وکلای ما می‌کنند و به این بناء عقلا می‌گویند. حال یکی از عقلا خداست.

سرکار خانم صدوق: یعنی خدا توبیخ و تشویق می‌کند.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: یکی از عقلا که مدیر عالم هست خداست. یک سری از حرف‌هایی که در قرآن می‌فهمیم، نسبت می‌گیریم به وضعیت عقلایی خدا، که می‌گوییم توبیخ و تشویق در فهم. پس (۱) یک بحث زبانی داریم که عبور می‌کنیم. (۲) یک بحث لوازم عقلی است. (۳) یک بحث اینکه خدا از باب اینکه یکی از عقلا است، این حرف‌ها را زده است. چون می‌خواسته نظم را در عالم ایجاد کند، تشویق‌ها و توبیخ‌هایش به این دلایل است. پس یک بخش از صحبت‌های قرآن را به ریشه عقلایی بر می‌گرداند. مثلاً بحث‌های احکام قرآن: مثل دیه، ازدواج، ارث و... تمام اینها نظم‌های اجتماعی است که خدا به وجود آورده است.

آن وقت آنجا یک بحث‌های عقلایی ممکن است بشود که چون تخصصی است در فهم مطلب تأثیر می‌گذارد. لذا آدم حقوقدان می‌شود و وقتی می‌خواهد فهم از دین پیدا کند، فقیه باید یک

حقوقدان حرفه‌ای باشد. چون می‌خواهد حرف خدا را بفهمد. پس ریشه‌های اصولی قضیه، تکیه‌گاه‌ها را نسبت می‌دهد، مثلاً می‌گویند لتبادر و عدم تبادر که کشف ارتکازات می‌کنند، ارتکاز یعنی وقتی گفتند ماء، از کلمه ماء، آدم منتقل به آب می‌شود. اینها می‌شود بحث‌های زبانی. در لوازم عقلی هم که احتمالات را می‌گوییم. که حالا ممکن است غرض این باشد یا آن. و در بحث‌های عقلایی هم که می‌گوییم، این را برای چه نظمی وضع کردند؟ برای کدام وجدانیات؟ شارع چون می‌خواسته نظمی به عالم بدهد، وجدانیاتش از همه بالاتر است. مثلاً برای اینکه نسل‌ها گم نشود قوانین ازدواج را وضع کرده است. به زن اجازه نمی‌دهد که با هر مردی تماس بگیرد. ریشه‌های حقوقی این قضیه را می‌توان بحث کرد. بعد اصلاً فهم آدم در بحث از احکام متفاوت می‌شود و صرفاً نمی‌گویید که این را لفظی گفته است.

سپس بحث عقلایی‌اش را هم می‌تواند بکند. حال در بحث عقلایی دیگر ما نمی‌گوییم که شارع یکی از عقلاست بلکه می‌گوییم که شارع تنها عقلایی است که توبیخ و تشویق‌هایش باید، نه مردم را بلکه عقلای یک قوم را آدم کند. یعنی وجدانیاتی را که خدا می‌خواهد ایجاد کند حاکم بر وجدانیاتی است که وکلای مردم یا عقلای یک ملت ایجاد می‌کنند. اول بزرگ‌ترهای یک جامعه را می‌خواهد خوب بزند و آدم بکند. توبیخ و تشویق‌های کسانی که بر مردم حاکم هستند، باید مثل توبیخ و تشویق‌های خدایی باشد. بر اساس اخلاق باشد. آن وقت در عقلا هم تعبد جاری می‌شود. متوجه شدید که چه طور در زبان، تعبد جاری شد، چگونه در عقلانیت تعبد جاری شد، در بحث عقلایی هم تعبد می‌آید. یعنی همه عقلای عالم، نظم‌هایی و توبیخ و تشویق‌هایی را که می‌چینند باید تحت قرآن باشد.

آیا تکامل مادی بشر از شارع مقدس خروج موضوعی دارد؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: الان تویخ و تشویق‌ها را چگونه طراحی کرده‌اند؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: خودشان می‌نشینند و فکر می‌کنند و از روی عقل و از

فهم‌هایی که از نظم‌های جامعه‌شان دارند، نظم درست می‌کنند. مثلاً آیا مجلس‌های کل دنیا

می‌گویند: ما نیفستی را که می‌خواهیم حقوق وضع کنیم، ادیان هستند؟ چنین چیزی نیست. آیا الآن

تمدن‌هایی که ساخته‌اند و نظم‌هایی که ایجاد کردند بر اساس نظم اولیاء و انبیاء است؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: خوب ما کاری به نظم‌های بین‌المللی نداریم. به حوزه خودمان

کار داریم که ادعای اسلام داریم، که چرا در نظم‌هایمان از دینمان استفاده نکردیم؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: این قسمت‌ها را آقایان می‌گویند تکامل مادی بشر است،

مثل بقیه بشر زندگی کنید. می‌گویند شارع راجع به نظم‌های اجتماعی، نظری نداشته است. که مثلاً

فرض کنید بیمارستان چه طور بزنیم. ترمینال‌های تره بار را چه طور بزنیم. اینها ربطی به دین ندارد.

حالا با جمهوری اسلامی، تنها کسی که این حرف‌ها را می‌زند، امام و رهبری هستند. یعنی پایه‌های

علمی‌اش هم هنوز حل نشده است. به همین دلیل هم به حوزه فشار می‌آید و هم به دانشگاه. ولی

فعلاً می‌گویند امور زندگی خارج از تعبّد است. عقلاً فکر می‌کنند شارع هم امضاء کرده است. اما

در رابطه با تکامل مادی بشر خودش نظر ندارد و به دست بشر سپرده است و در هر دوره ای از

تاریخ به یک شکل بوده است. نظر حوزه این است. اما ما می‌گوییم نه! شارع نظر دارد و منطقتش را

هم تولید کردیم. این اجمال قضیه تفاوت‌هایی که فرهنگستان پیدا کرده است و این تفاوت‌ها برای

این است که حکومت را لجستیک کند روشن شد؟!

سرکار خانم فاطمه صدوق: خوب واقعاً وقتی نگاه به بیمارستان و زندگی بشر می‌کنیم،

می‌بینیم بله، ربطی به دین ندارد. ولی از طرف دیگر می‌گوییم مگر می‌شود که خدا ما را در زمینه‌ای راهنمایی نکرده باشد؟! مثلاً در دعا می‌گوید یا "مَنْ خَلَقَ فَرَزَقًا". ای کسی که خلق کرده‌ای و در تمام وجوه روزی داده‌ای.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: وقتی حوزه‌ها را از هم می‌برید این طور می‌شود. در جمله ی یا "مَنْ خَلَقَ فَرَزَقًا" خَلَقَ بر گردد به فلسفه، و وقتی حوزه فلسفه از حوزه فقه جدا بشود و حوزه فقه از حوزه علم جدا بشود در نتیجه اینها به هم ربط پیدا نمی‌کند. یعنی آن اعتقاد را آنجا داشته باشید، در اینجا هم وقتی پای فقه می‌رسید، عقلایی عمل کنید! وقتی مردم را وکیل می‌کنید تا در مجلس‌ها برایتان قانون وضع کنند، آیا بر اساس قرآن وضع می‌کنند؟ مثلاً قانون‌هایی که مجلس شورای اسلامی وضع کرده است، مثل طرح یارانه‌ها و... آیا بر اساس قرآن است؟ این طور نیست! بلکه بر اساس تخصص‌ها و کمیسیون‌های مختلف که در مجلس هستند که متخصص‌های فن هستند و ریشه تخصص‌ها هم به دانشگاه بر می‌گردد، قوانین وضع می‌شود. فقط در آخر کار، شورای نگهبان نظارت می‌کند که البته او هم عدم مخالفت را می‌بیند نه موافقت! یعنی نمی‌آیند موافقت با شارع را در مجلس و در کمیسیون‌های مختلف احراز کنند، بلکه فقط شورای نگهبان بر اساس قانون اساسی عدم مخالفت را می‌بیند. حالا هم که مجمع تشخیص مصلحت را گذاشته‌اند و می‌خواهند موافقت را ببینند، دانشگاهی می‌بینند، نه شرعی! تشخیص مصلحت را به تخصص‌ها بر می‌گردانند در نتیجه عقلایی می‌شود. تعریف عقلایی عوض شده است. در قدیم عقلاً قبل از رنوسانس، ساده بوده اما حالا پیچیده شده است. یعنی دانشگاهی است. مثلاً کمیسیون راه و ترابری، کمیسیون آموزش عالی، کمیسیون انرژی. مثلاً قیمت انرژی را در کل دنیا، در آپک ببینیم و چه طور حرف بزنیم. ربطش به دین چه می‌شود؟ مبنای حوزه می‌گوید: نه! چنین چیزی از طرف دین نیامده است. ولی فرهنگستان می‌گوید: نه! اینها همه ربطشان به دین باید احراز شود. چون عقلاً بودن

شارع حاکم بر همه عقلای در طول تاریخ است. مثل یارانه‌ها که یک نوع تویخ و تشویق است. حامل‌های انرژی، بسته‌های حمایتی و... تحت چه اساس از عدالت است؟ که حالا مثلاً بخواهیم بخش خصوصی را بزرگ کنیم یا کوچک؟ همه اینها به دین ربط دارند. این که الآن آقا دارند می‌گویند: «باید با نگاه از دین بیایم مسائل را حل کنیم.» حوزه از نظر مبنا، تعریف تخصصی و علمی‌اش را ندارد هر چه هست به عقلایی که از حوزه دین بیرون می‌آیند بر می‌گردد. چرا؟ چون از نظر حوزه، علم تکامل مادی بشر است. و شارع هم راجع به تکامل مادی بشر حرف نزده است. که حالا یک روز رفت و آمد با هواپیما باشد، یا یک روز با ماشین و... ولی آن چیزی که حوزه گفته است راجع به تکامل معنوی است، تکامل معنوی هم موضوعش انسان است. لذا اینها ریشه‌های بحث علم اصول است: عرف، عقل، عقلا. آقایان می‌گویند هیچ کدام از این ریشه‌ها به دین ربطی ندارد. ولی فرهنگستان می‌گوید به دین ربط دارد. به خاطر مسأله‌ی نظام! گرچه که می‌گوییم برای دوره کودکی فقاقت احتیاجی هم به ربط به دین، نداشته است. استنباط هم می‌کردند و همین شیوه سنتی که استنباط می‌شده هم سالم بوده، و هم کارآمدی داشته است و تکلیف عبّاد در دوره‌هایی که قدرت نظام نداشتیم تعیین می‌شده است. ولی حالا که قدرت یک حکومت به دستمان است این اصول کفایت نمی‌کند. باید یک اصولی را مهندسی بکنیم که تعبد در آن جاری باشد. تا بتوانیم عدالت را در کشور پیدا کنیم.

سرکار خانم فاطمه صدوق: حالا آیا آقایان به این معضل پی نبرده‌اند که نمی‌توانند یک حکومت را اداره کنند؟

دین باید در صحنه مدیریت کشور حاضر شود.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: نه! می‌گویند تکلیف ما نیست. می‌گویند تکلیف ما فهم از

دین و الباغ کردن به عبّاد است. به همین معنایی که هست. حکومت‌ها چه کار می‌کنند؟ برای شما گاز می‌کشند، یا مثلاً از سدّ دزفول آب می‌آورند، کشتی درست می‌کنند و... و می‌گویند دین نگفته که مثلاً نگفته کشتی رانی چه طور باشد؟ شأن دین این نیست که بیاید در رابطه با کشتی رانی بشر حرف بزند. یعنی شارع راجع به تکامل مادی بشر حرف زده است و به دست خود بشر سپرده است و تنها راجع به معنویات حرف زده است و مخاطب معنویات هم انسان است و دستوراتی که انسان را بسازد، داده است. بنابراین اگر انسان‌ها درست ساخته شوند، وقتی مسؤول حکومت می‌شوند، آدم‌های با انصافی خواهند بود. یعنی همین که با انصاف باشند در به کارگیری تخصصی‌شان مثلاً در پزشکی، در راه و ترابری و... کفایت می‌کند.

اما امام و آقا می‌گویند: «نه! دین باید در صحنه مدیریت کشور حاضر شود.»

خوب اگر بخواهیم به این امر آقا و امام (ره) جامعه عمل بپوشانیم، ابتدا باید آرام آرام پایه‌های تخصصی‌اش در حوزه درست شود. باید در علم اصول این تغییرات پیدا شود. وقتی ظرفیتش درست شد، بحث احکام حکومتی، با چند لازمه و با چند واسطه تکامل مادی بشر به دست تکامل معنوی بشر می‌افتد و این کار به وسیله علم اصول حکومتی انجام خواهد شد. و این دوره بحث تفسیری را که می‌خواهیم بگوییم پایه‌های همین علم اصول حکومتی ریخته می‌شود که فقه آن علم اصول است. این دوره تفسیری که ما می‌گوییم، فقه علم اصول حکومتی است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: سؤال بعدی این است که سازمانی بودن تفقه را بیشتر توضیح

دهید؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: عملاً اگر ظرفیت علم اصول موجود به علم اصول

حکومتی تغییر کرد، دیگر تفقه امر ساده‌ای نیست. یعنی رصد کردن، وحدت کثرت کردن مسأله‌ای

به نام نظام، امر بزرگی است. که الآن می‌بینید یک نظامی وجود دارد تا برای حکومت بتواند

تصمیم‌گیری کنند. یعنی مسایل دیگر به این سادگی نیست. مثلاً در رابطه با گاز، آب، برق و... هر کدام وزارتخانه‌ای دارند. لذا به همین اندازه که موضوعات پیچیده می‌شود، فهم‌اش از قرآن هم پیچیده می‌شود. نمی‌شود تحقق عالم اینقدر پیچیده باشد، اما وقتی به فهم از آن می‌رسیم، به همین سادگی بگوییم که کسی یک دور احکام حکومتی را (مثلاً فلان مرجع‌تان یک دور علم اصول می‌گوید یا یک دور فقه می‌گوید و در ۱۳ سال تمام می‌شود). گفته است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی وقتی کار از فردی به جمعی تبدیل می‌شود می‌گویید کار

سازمانی؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی کار، حکومتی می‌شود. در واقع وقتی فقه و اصول پاسخ یک نظام را بدهد، به اندازه‌ی تمام مسایلی که در یک نظام هست، نظام سؤالات می‌آید و فقها باید از متن دین مطلب بفهمند و برای از فهمش تا تحقق‌اش و واسطه‌هایش باید راه‌حل پیدا کنند. آن وقت باید سازمان تفقه درست شود. یعنی لجستیک کردن علمی یک نظام، یک امر بسیار پیچیده و گسترده‌ای می‌شود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: مثل همین تخصص دانشگاهی که در حال حاضر هست. که در

یک جلسه هیئت علمی مشکلات را بررسی می‌کنند و راه حل پیدا می‌کنند با این تفاوت که ما می

خواهیم مشکلات را نسبت به دین بررسی کنیم؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: بله!

سرکار خانم فاطمه صدوق: آیا منظورتان از اینکه همه نیازها را در همه وجوه برطرف بکند

یعنی درخواست برطرف کردن نیازها از خدا؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی در واقع ظرفیت منطقی شما می‌تواند پاسخ‌گوی

سؤال‌های پیچیده یک نظام باشد یا نه؟ البته در اینجا دو مطلب مد نظر هست. هم از منظر سؤالاتی که از یک نظام می‌آید باید ببینیم می‌توانیم پاسخ بدهیم یا خیر؟! و دیگری به معنای همان بیانی که عرض کردم که آیا از قرآن و احادیث و روایات، نظام مطلوب و تمدن مدینه فاضله قابل استنباط هست یا نه؟ که این هم با نگاه حرکت از طرف قرآن و روایات باید تولید شود که می‌گوییم ظرفیت علم اصول موجود این قدرت را ندارد. در حال حاضر فقط توانسته ایم فقه را استنباط کنیم. اما نتوانسته ایم بگوییم ربط فقه به توصیفات و ارزش‌ها چیست؟ و نتوانسته ایم نظام خطابات را در ظرفیت منطقی علم اصول، حتی مجموعه‌نگری استنباط کنیم. که ما فائلیم با منطق نظام‌مند باید استنباط کنیم. می‌خواهم بگویم ظرفیتش از دو طرف تمام است؛ هم باید ظرفیت دین برای ساخت تمدن و حکومت اثبات شود و هم از موضع ادبیات انقلاب و نیازمندی‌هایی که آقا و امام می‌گویند، یعنی برای پاسخ به سؤالاتی که باعث می‌شود دین در عرصه تکامل مادی بشر هم حاضر شود، از این منظر هم ضرورتش تمام است. یعنی هم از منزلت عمل ضرورتش فشار می‌آورد، هم از منزلت اینکه واقعاً اگر این دین دین کاملی است و مدعی تمدن و حکومت هست آیا ظرفیت پاسخگویی به حکومت‌ها و تمدن‌ها را دارد یا خیر؟ البته می‌توانیم از خود روایات و احادیث هم شروع کنیم، که ظرفیت علم اصول موجود پاسخ‌گوی این مسأله نیست.

سرکار خانم فاطمه صدوق: آیا فقیه و مجتهد یکی است؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: بله! یکی است. اما اجتهاد، انصراف به تخصص‌اش دارد. مثل پزشکی، فیزیک و فقیه جامع بین این تخصص و آن تربیت‌های اسلامی و تهذیب‌هاست. یعنی فقیه، هم خصلت‌های روحی‌اش را به دست دین سپرده و هم آن تخصص را یاد گرفته است. ترکیب این دو فقاقت شده است. مجتهد و اجتهاد انصراف به تخصص دارد.

فقیه مستقل از تخصص‌اش به مسایل روحی خودش هم رسیده و تهذیب هم کرده است. یعنی

عدالت‌اش را از دین و تربیت‌های دینی مثل نماز و... می‌گیرد و تخصص‌اش هم مراحل درسی دارد. جمع این دو می‌شود مرجع، فقیه. ولی کسی که این تهذیب‌ها را هم نکرده باشد می‌تواند این تخصص را یاد بگیرد. بعضی‌ها درس‌های دانشگاهی را خوانده‌اند، و درس‌های حوزه را هم می‌توانند بخوانند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی فقیه بالاتر از اجتهاد است؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی تخصص ضرب در عدالت و تربیت‌های تهذیبی‌اش می‌شود. مثلاً مراحل عرفانی و عباداتی را که یک فقیه انجام می‌دهد، که آن استاد دانشگاهی انجام نمی‌دهد، در عین حال تخصص حوزه را هم دارد. لذا کلمه اجتهاد و مجتهد منصرف به تخصص در حوزه است. اما فقاقت و مرجعیت انصراف به ترکیب این دو است یعنی هم خودش را تربیت‌های روحی کرده است، باصطلاح عارف شده است و هم تخصص را فرا گرفته است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: در جلسه قبل فرمودید که معجزه در ظهور حضرت ولی عصر(عج) به این صورت است که آیات شهودی ظهور و بروز پیدا می‌کند و آدم آثار اعمالش را می‌بیند. خوب وقتی کسی آثار اعمالش را می‌بیند، دیگر کسی وجود ندارد که از دستورات خدا پیروی نکند، در این صورت قیامت برای چیست؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: در همان شرایط هم که حضرت می‌آیند یک عده کافر و یک عده منافق می‌مانند.

سرکار خانم صدوق: یعنی با وجود اینکه آیات شهودی را می‌بینند کافر یا منافق می‌مانند؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: بله! چون شبهاتی را هم که ابلیس ایجاد می‌کند، شهودی است. همان‌طور که در حال حاضر شبهاتی را که ایجاد می‌کند، عقلانی است. مثلاً شبهاتی را هم که

ابلیس در دوره قبل از بعثت نبی اکرم(ص) ایجاد می کرده است، حسّی بوده است. لذا همین معبدهای حسّی و بت‌ها و احکامی از قبیل فدا کردن حدّی از دام‌ها و زن‌ها و اموال مردم برای بت‌ها را وضع می کرده است. بچه‌هایشان را مجبور می کردند که برای بت خون بریزند. پس شبّهات، شبّهات حسّی بوده است و در دوره ی ما هم شبّهات عقلانی است و در دوره ظهور هم شبّهات، شهودی می شود.

بطور مثال روایت هست که وقتی صبح حضرت(عج) فریاد می زنند که من حق هستم و فرزند پیامبر(ص) هستم و دعوتشان را علنی می کنند و این را همه مردم روی کره زمین می فهمند، شب هم ابلیس فریاد می زند که ایشان باطل است و علیه حضرت حرف می زند و حرفی را هم که ابلیس می زند همه مردم روی کره زمین می فهمند. یعنی همچین قدرت‌هایی هم برای ابلیس ظهور و بروز پیدا می کند. لذا یک عده ایمانشان را از دست می دهند.

سرکار خانم صدوق: خوب چرا خدا به ابلیس تا این حد قدرت داده است؟

حجّه الاسلام و المسلمین صدوق: برای امتحان مردم. برای جدا کردن اهل شرک و نفاق و

ایمان. باید آب با سراب شبّهتی داشته باشد که مردم به سمت آن بروند.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

باسمه تعالی

جلسه چهارم

موضوع: تفسیر قرآن

تاریخ: ۱۳۹۰/۴/۴

قوانین عمومی هدایت در طول تاریخ

سرکار خانم فاطمه صدوق: اگر اجازه دهید یک سؤال از جلسه قبل بپرسم. در تعریف «توصیف، ارزش و تکلیف» فرمودید که می‌توان یک سری قوانین عمومی و جاذبه عمومی برای حیات در نظر گرفت. می‌توان یک نسبت عامی را برای اصول هدایت بیان کرد. این قوانین عمومی و این نسبت عام در این تعریف به چه معناست؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی همین اصول عام هدایت. مثلاً در دستگاه علم که مقایسه کنید، می‌گویید شما یک قواعد عمومی راجع به جاذبه هست و همه اشیاء تحت این جاذبه عمومی زمین هستند. ولی شما که می‌خواهید تحقیق کنید و خواص اشیاء را کشف کنید که به همین اندازه بسنده نمی‌کنید، لذا به دنبال سختی، سستی، چگالی یا خواص دیگری از اشیاء مثل آب، جیوه یا مس هستید. آن خصوصیت‌های خاص را با توجه به قواعد عمومی عام که راجع به جاذبه و حیات و... هست، بدست می‌آورید.

حال در رابطه با هدایت هم همین طور است. شما به دنبال این هستید که در این قرن بیستم

راه خودتان را پیدا کنید، با توجه به اینکه یک قواعد عمومی هدایت در طول تاریخ هست که اگر ما پانصد سال پیش هم به دنیا می‌آمدیم، همان قواعد عمومی بود. ولی شما در همان پانصد سال پیش هم باز باید تکلیف خودتان را مشخص می‌کردید. باید توصیف و تکلیف و ارزش زمان خودتان را می‌فهمیدید. چرا؟ چون درگیر نظامات ابلیس هستید و او ساکن که نایستاده است! هر روز یک توصیفی، یک ارزشی و یک تکلیفی را برای بشر درست می‌کند. نظام تکلیفی و ارزشی شما با نظامات طاغوت درگیر است. چون نه شما ساکن هستید و نه او! در عین حال باید وظیفه روز و هفته و سال و وظیفه ی پنجاه سال آینده‌تان را مشخص کنید. وقتی دارید دورنمای پنجاه سال آینده را مشخص می‌کنید، دورنمای وضعیت خاص است. ولی بر چه اساس؟ بر اساس یک قواعد عمومی که خدای متعال برای همه مکان‌ها دارد و مولویت با خودش است. نعم المولی و نعم النصیر. ولایت خودش، ربوبیت خودش، خدایی خودش. بعد انبیاء و کتاب اش را می‌فرستد. اینها قواعد عمومی است که خدا برای هدایت بشر قرار داده است. ولی باید این قواعد عمومی به یک قاعده خاص و یک وضعیت خاص تبدیل شود و راجع به وضعیت خاص تصمیم گرفته شود. سرکار خانم فاطمه صدوق: آیا درست است که قوانین عمومی را به امور تکوینی خلقت تمثیل کنیم؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: خالق خداست، رب خداست و باید برای هدایت بشر انبیاء را بفرستد، به همراه آنها کتاب نازل کند. یعنی سر نخ هدایت به دست خدای متعال است. ولی می‌پرسید وظیفه ی امسال ما چیست؟ مثلاً چند ماه است که بیداری اسلامی شروع شده است، تکلیف ما در رابطه با بیداری اسلامی چیست؟ این یک موضع‌گیری خاص است، که آیا الان ما وظیفه‌ای در مقابل مردم بحرین یا مردم مصر داریم یا نه؟ این وضعیت خاص را باید مراجع به حوادثی که پیش می‌آید، روشن کنند. و این وضعیت خاص همیشه به وضعیت عام بر می‌گردد. مثل

آزمایش‌هایی که دانشمندان می‌کنند، نمی‌توانند به جاذبه عمومی زمین توجه نداشته باشند، مطلب روشن شد؟!

سرکار خانم فاطمه صدوق: بله.

۱- چند نکته در رابطه با شرایط زمانی و مکانی که پیامبر(ص)

مبعوث شدند.

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: خب معجزه بودن قرآن را مطرح کردیم. امروز یک اشاره به شرایط زمانی و مکانی که قرآن به وسیله پیامبر عظیم الشان اسلام نازل شده است، داریم. قرآن آخرین کتاب است و برای هدایت بشر آمده است و به وسیله آن ختم نبوت هم شده است. شرایط زمانی و مکانی که نبی اکرم(ص) در آن مبعوث شدند و قرآن بر ایشان نازل شد، شرایطی است که ۱۲۴ هزار پیامبر در دوره ی رسالتشان، آمدن ایشان را وعده داده بودند. یعنی در همه ی صُحُف گذشته (که صد و خورده‌ای صحف بوده) خاصتاً در کتاب زبور حضرت داود(ع)، تورات حضرت موسی(ع) و انجیل حضرت عیسی(ع) این وعده داده شده بود که پیامبری می آید و بت پرستی جلی و حسّی که به تبع آن اخلاق مادی روی کره زمین، حاکم بوده و گرده ی بشر را زیر عمیق‌ترین مظالم خورد می‌کرده، از بین خواهد برد و ریشه این کفر و شرک جلی را از بین می‌برد و فضای تنفسی برای بندگان خدا و علنی شدن امنیت برای خداپرستی را به وجود می‌آورد. این پیامبر چنین مأموریتی دارد. این نکته اول که وعده تاریخی انبیاء این بوده است.

مطلب دوم این است که بین مأموریتی که حضرت عیسی(ع) داشتند که آخرین نبی قبل از نبی اکرم(ص) بودند و مبعوث شدن ایشان، ۶۰۰ سال فاصله است. و در این مدت هیچ پیامبر دیگری مبعوث نشده است. لذا این دو معنی دارد.

۱. یکی حساسیت مأموریتی که پیامبر(ص) داشته‌اند و زمینه‌سازی برای بعثت نبی اکرم(ص)
۲. و دیگر اینکه این فاصله نشان‌دهنده توییخ تاریخی اهل ادیان بوده است که به وظایف
خودشان عمل نکردند و مراقب و محافظ پرچمداران توحید نبوده‌اند و آن وضعیت را برای
حضرت عیسی(ع) به وجود آوردند و بعد هم در انجیل تحریف‌هایی کردند.
مسأله دیگر ظهور و بروز این مأموریت در منطقه جزیره العرب و این اتفاق بزرگ در مکه
است. مکه از نظر تاریخی آغاز ۳ سر فصل اصلی تاریخ است.

۱. هبوط حضرت آدم(ع) در مکه یا اطراف مکه (عرفات) اتفاق می افتد.
۲. بعثت نبی اکرم(ص)، از مکه آغاز می‌شود و دعوت ایشان که از روی کوه صفا فریاد
می‌زنند "قولوا لا اله الا الله تفلحوا". و خدای متعال بوسیله ی جبرئیل اولین آیات را بر وجود
مبارک نبی اکرم(ص) در غار حراء بر ایشان القا می‌کند.
۳. ظهور حضرت ولی عصر(عج) هم از مکه است.

۱/۲ پاک و مطهر بودن نطفه پیامبر(ص)

نکته دیگر این است که نسل پیامبر(ص) از نظر قوم و قبیله به حضرت ابراهیم(ع) بر می‌گردد.
و نطفه ایشان از نطفه حضرت اسماعیل(ع) جریان پیدا می‌کند که بنا به دستوری که حضرت
ابراهیم(ع) از طرف خدای متعال داشته‌اند، محل زندگی حضرت اسماعیل(ع) در مکه قرار داده
می‌شود. در صورتی که ادامه نسل انبیاء از نسل حضرت اسحاق(ع) حضرت یعقوب(ع) در شامات
و... تا حضرت عیسی(ع) ادامه پیدا می‌کند. همچنین در تورات و در انجیل، محل ظهور و بروز
آخرین پیامبر زمان خودشان را در حوالی مکه و مدینه اشاره کرده‌اند. به خاطر همین مقدس‌ترین
انسان‌هایی که به تورات و انجیل و... ایمان داشتند، هم از یهود و هم از مسیحیت، به مکه هجرت

می‌کنند و در اطراف مدینه و مکه مستقر می‌شوند و منتظر پیامبر آخر الزمان هستند. لذا هم از نظر مکانی راهنمایی شده بودند و هم از نظر نسل، برای اینکه خدای متعال نسل پیامبر(ص) را حفظ کند، نطفه ی ایشان را در نسل حضرت اسماعیل(ع) قرار می‌دهد. یعنی تدبیر بسیار بزرگی است که به دلیل دشمنی های زیادی که داشتند خداوند نطفه پیامبر آخر الزمان را از نسل حضرت اسماعیل(ع) در بین قوم عرب و در مکه محفوظ می‌دارد، و در صورت اجداد ایشان نور نبی اکرم(ص) جلی می‌شود. اولین جد ایشان قسی بین کلوب هست که بر مکه حاکم می‌شوند و مدیریت مکه را برعهده می‌گیرند، تا حضرت هاشم(ع) و حضرت عبدالمطلب(ع) و حضرت عبدالله(ع). این قضیه کاملاً تدبیر شده است، انتقال نسل پیامبر(ص) از حضرت ابراهیم(ع) به حضرت اسماعیل(ع) و سکنی گزیدن ایشان در جزیره العرب و در اجداد ایشان مقدماتش فراهم می‌شود. به همین دلیل بسیاری از قوم‌ها می‌خواستند این افتخار در قوم خودشان باشد. بالاخص طایفه ی یهود که خودشان را به عنوان وارثان انبیاء فرض می‌کردند و می‌خواستند این افتخار در نسل خودشان باشد. لذا با نور پیامبر(ص) دشمنی کردند بنابراین یکی از سنگین ترین امتحانات قوم یهود که در آن هم رد شدند، همین نکته بود که آنها چون از اهل کتاب بودند، و از مکان‌های خودشان هجرت کرده بودند و سختی و مرارت های زیادی کشیده بودند و می‌خواستند پیامبر آخر الزمان از نسل آنها باشد، لذا دست به ترور اجداد پیامبر(ص) زدند. اما خداوند این را تقدیر نکرد و نور تولد پیامبر(ص) به حدی در چهره اجداد ایشان علنی و اجتماعی و واضح بود، که نه فقط قوم یهود این را متوجه می‌شدند، بلکه تمام اقوام و حکومت‌های اطراف مکه هم می‌فهمیدند. بنابراین به حضرت هاشم(ع) نامه می‌نویسند که ما آرزو داریم این افتخار در طایفه ما باشد. (یعنی حاضر بودند دخترانشان را به ازدواج حضرت هاشم در بیاورند.) و یهود به خاطر بغضی که داشت بر اینکه می‌خواست این افتخار در قوم خودش باشد، لذا دست به ترورهای علنی اجداد ایشان،

حضرت هاشم(ع) (جدّ اعلاى پیامبر(ص)) و حضرت عبدالمطلب(ع) و حضرت عبدالله(ع) می‌زند و خدای متعال جان اجداد پیامبر(ص) را حفظ می‌کند و به عنوان یکی از معجزات اجتماعى قبل از ظهور پیامبر(ص) به حساب می‌آید. همین طور حفظ جان خود پیامبر(ص) در هنگام تولد هم یکی دیگر از معجزات خدای متعال است. مثل معجزاتی که در تولد حضرت ابراهیم(ع) و تولد حضرت موسی(ع) بود و بسیاری از انبیاء از ابتدا تولدشان مورد خطر دنیا داران بودند. همین مسأله هم برای پیامبر(ص) و اجدادشان بود و به صورت معجزه وار خدا جان آنها را محافظت کرد تا تقدیرات و حکمت‌های الهی تحقق پیدا بکند و پیامبر آخر الزمان ظهور پیدا کند.

۱/۳ عزّت و شهرت قریش با از بین رفتن فتنه اصحاب فیل

مسأله دیگر در قبل از بعثت نبی اکرم(ص) که اتفاق بسیار بزرگی است، قصه اصحاب فیل است، که با دعای حضرت عبدالمطلب(ع) دفع می‌شود لذا باعث عزّت هاشم در بین قریش می‌شود و به این ترتیب خدای متعال زمینه ی کلام خود را فراهم می‌کند همان طور که در سوره قریش می‌فرماید: "لایلف قریش" یعنی در این سوره علی المبنای حیات دنیایشان هم که شده، متشکر خدا باشند و خدا را بپرستند. زیرا دشمنان دین تصمیم گرفته بودند خانه خدا را که محل عبادت خدا پرستان بوده، ریشه کن کنند و از بین ببرند و خدای متعال تقدیر کرد و جلوی این امر را به صورت یک معجزه علنی واضح و روشن و با دعای جدّ پیامبر(ص) از بین می‌برد.

۱/۴ امور خارق العاده ای که در تولد حضرت رخ می‌دهد.

مسأله دیگر حوادثی است که در لحظه ی تولد حضرت اتفاق می‌افتد و این پیام جدّی است به همه مردم روی کره زمین که دارد اتفاق مهمّی می‌افتد. هنگام تولد ایشان دریاچه ساوه خشک می‌شود، آتشکده‌هایی که مردم در آن عبادت می‌کردند در ایران، خاموش می‌شود و از بین می‌رود.

کنگره قصر کسری شکسته می شود. اتفاقات بسیار عجیبی می افتد. یعنی به طور کلی وضعیت تکوینی عالم، ستارگان و تمام عوالم هنگام تولد ایشان به وجد می آیند و مردم امور خارق العاده ای را مشاهده می کنند که به نظر ما مقدمات پیام قرآن هست.

۱/۵ عمقی که ظلم در زمان آن حضرت بر روی کره زمین پیدا کرده

بود.

مسأله دیگر وضعیت کفر و شرکی که روی کره زمین وجود داشت. به این صورت که دو امپراطوری ایران و روم کل تمدن موجود را برای خودشان تقسیم کرده بودند و وضعیت زندگی کفر در اوج ذلالت و اوج بربریت و یک تمدن بسیار ظالمانه بود و حکامی مثل خسرو پرویز در ایران بر سر کار بودند و همچنین پادشاهان روم، این طور که نقل شده، یک مُدنیّت وحشی گری و بربریتی بر روی کره زمین حاکم کرده بودند که همه بشر رنج می بردند. به دلیل همان فطرتی که قبلاً عرض کردم و رها شدن بشر، مظالم روی کره زمین هم گسترده شده بود و هم عمق پیدا کرده بود. یعنی وضعیت موجود یک وضعیت بسیار تنگ، تاریک و شکننده ای برای بشر بوده و همه ی مردم از دستگاه شرک و کفر ناراضی بودند. این هم یکی از نکاتی است که باید به آن توجه شود، که شرایط زمانی و مکانی آن موقع در فهم از قرآن نکته مهمی است.

۱/۶ قله خطابات قرآن شخص پیامبر(ص) است.

نکته دیگر در رابطه با قرآن به دلیل این حساسیت هایی که عرض کردیم من خوطه بیه یعنی آنی که مورد خطاب قرآن هستند در درجه اول شخص پیامبر(ص) است. خطابات قرآن، ای پیامبر، ای پیامبر... است. یعنی مأموریت اصلی بر دوش خود پیامبر(ص) است و می فرماید که تو هستی که باید با کفار بجنگی و تو هستی که باید این مأموریت را انجام دهی. بعد هم مؤمنین را تشویق

کن. یعنی مأموریت بر دوش پیامبر(ص) است. یعنی اشرف مخلوقات عالم آمده است، تا بت شکنی کند و اقامه پرچم علیه ظلم بر دوش خود پیامبر(ص) است و پیامبر(ص) در قله خطابات قرآن و ترسیم کننده راه و پرچم دار این قضیه هستند. سپس پیروان ایشان کسانی هستند که از ایشان تبعیت کنند و ایمان بیاورند و بخواهند این راه را بروند و در قدم سوم مردم (ناس) هستند. یعنی این مکتب وقتی ظهور و بروز پیدا کند، «جهانی» است و در آن زمان خطایش به همه مردم روی کره زمین است و چون ختم نبوت هم هست، پیامبر(ص) مدام می فرمودند که این قرآن و این مأموریت را سینه به سینه به تمام نسل های بعد منتقل کنید، پس «تاریخی» هم هست.

نکته دیگر این است که پیامبر(ص) با ترتیل قرآن یک امری را ختم می کنند که به آن ختم رسالت گفته می شود. یعنی کتاب دیگری، راه و رسم دیگری، دین دیگری، که در دعای ندبه می گویند: «وَكُلَّ شَرَعَةٍ لَهُ شَرِيعَةٍ وَ نَهَجَتَ لَهُ مِنْهَا جَا» برای هر کدام شرعی مقرر کردی و برنامه ای معین نمودی، این دیگر تمام شده است. یعنی می خواهد تشریح راه و رسم زندگی دینی تمام شود و یک شرع و یک راه و رسم دینی بر زندگی بشر حاکم شود که دین اسلام است.

۱/۷ ختم نبوت هم به دست پیامبر(ص) است.

رب آن خدای متعال، نبی آن پیامبر(ص) و کتابش قرآن است و حافظان راه و رسم این دین، امامان هستند. لذا پیامبر(ص) آمده است که همین دین منهای را تثبیت کند، و شرع دیگری نیاید. لذا نزول جبرئیل یا وحی که بخواهد راه و رسم دیگری بیاورد یا چیزی را کم و زیاد کند قرار است تمام شود که در زیارت غدیر نسبت به پیامبر(ص) می فرماید: «الخاتم لماسبق»، تویی ختم کننده نسبت چیزی که در سابق بوده است. که انبیاء برای هدایت بشر می آمدند. و «الفتاح لما تستقبل»، تویی گشاینده و فاتح نسبت به چیزی که در آینده می آید، یعنی امامت. یعنی از این به

بعد راه و رسم نورانی شدن و هدایت مردم، شرع جدید آمدن نیست. بلکه حفظ همین دینی است که تو آورده‌ای و آنها حافظ دین تو «اسلام» خواهند بود. یعنی اسم آن مشخص است، و تکامل یافته همه تشرع‌های گذشته، تکامل یافته همه کتاب‌های گذشته، تکامل یافته همه دستورات گذشته است و برای رشد بشر خدای متعال دستور جدیدی ندارد. دین اسلام به این پنج امور تعریف می‌شود؛ نماز، روزه، زکات و حج و ولایت. این نکته ی مهمی است.

۱/۸ امامت یعنی تعمیم آیات الهی

یعنی پیامبر(ص) ما که بر ایشان قرآن نازل شده است، جامع بین نبوت و امامت هستند و کلمه «امامت» بلوغ مقامی است که انبیاء سلف هم به آن رسیدند. نه امری که در حاشیه بحث رسالت و نبوت باشد. بلکه برای به بلوغ رساندن رسالت، امامت تعمیم پیدا می‌کند و دائمی می‌شود. بیان قرآن به بعضی از انبیاء سلف مثل حضرت ابراهیم(ع) بعد از امتحانات سخت، این است که شما به مقام امامت رسیدید. یا در سوره انبیاء خطاب به حضرت موسی(ع) و بعضی از انبیاء «بهدون» گفته می‌شود یعنی انبیاءیی که به مقام «امامت» رسیدند. یعنی این مقام برای انبیاء گذشته فضل و یک مرتبه ی تقرب بوده است، که تنها بعضی از آنها به این مقام رسیدند. بعد از پیامبر(ص) (که جامع بین رسالت و امامت هستند). قرار است هدایت از رسالت بیرون بیاید چون شرع دیگر تمام شده است، و هدایت به دست امامان می‌باشد.

خب این اصل مطلب بود. اما راجع به امامت هم توضیح کوتاهی بدهیم. ابتدائاً وجود مبارک خود پیامبر(ص) به مقام امامت می‌رسند. اگرچه شاخصه اصلی پیامبر(ص) نبوت ایشان و ختم رسالت است ولی این به معنی نیست که حضرت به مقام امامت نرسیده‌اند. "مقام امامت یعنی تعمیم آیات الهی". شما ببینید در شرایطی که انبیاء سلف داشته‌اند، یا یک آیه تکوینی می‌آوردند

مثل ناقه حضرت صالح(ع)، عصای حضرت موسی(ع) و یا آیات تاریخ می آورده‌اند که انبیاء دستوراتی را برای بشر می آوردند. حال یا به صورت جدا جدا یا به صورت یک کتاب، احکام را تشریح می کردند.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

باسمه تعالی

جلسه پنجم

موضوع: تفسیر قرآن

تاریخ: ۱۳۹۰/۴/۶

سرکار خانم فاطمه صدوق: خلاصه جلسه چهارم را خدمتتان عرض می‌کنم. چند نکته در رابطه با اینکه قرآن در چه شرایط زمانی و مکانی نازل شده است، بیان شد.

نکته اول: قبل از ظهور پیامبر(ص)، ۱۲۴ هزار پیامبر وعده داده بودند که پیامبری خواهد آمد و با خود کتابی به نام قرآن می‌آورد و بت پرستی جلّی را از بین خواهد برد.

حجّه الاسلام و المسلمین صدوق: که الان زمان ما دوره‌ای از تاریخ است که این وعده تحقق یافته و این اتفاق گذشته است. الان شما روی کره زمین معبدهای حسّی نمی‌بینید. اکنون بت پرستی‌های حسّی به عنوان یک امر ضدّ ارزشی در کشورها تلقی می‌شود و به صورت موزه در هندوستان درآمده است. از دوره معاویه هر جا فتحی می‌شد بت‌ها از بین می‌رفت و دفن می‌شد و به عنوان میراث فرهنگی خرید و فروش می‌شد.

سرکار خانم فاطمه صدوق: نکته دوم فرمودید که بین آمدن حضرت عیسی(ع) و پیامبر(ص) به مدت ۶۰۰ سال هیچ پیامبری نیامد. که این دو معنی دارد: ۱. حساسیت مأموریت پیامبر(ص) را می‌رساند و زمینه‌سازی برای ظهور ایشان.

۲. توییخی که خدا برای اهل ادیان در نظر گرفته بود چون به وظیفه خودشان عمل نکرده بودند.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: به وظیفه خودشان عمل نکردند، یعنی در کتاب خدا و دین تحریف ایجاد کردند. دچار شرک شدند و مصداق سوره بینه قرار گرفتند که بدترین خلق خدا روی کره زمین هستند (هم شرُّ البریّه). زیرا علم دین به آنها رسید ولی آنها راه مردم را بستند و به سمت شرک و نفاق و اهوایشان بردند و اهل کتابی که در صراط مستقیم ماندند هم بهترین مخلوقات خدا هستند (هم خیر البریّه).

سرکار خانم فاطمه صدوق: نکته سوم: ظهور پیامبر(ص) در مکه بود که مکه دارای سه سرفصل تاریخی است.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: ۳ سر فصل ظهور تمدن انبیاء بوده است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: ۱. هبوط حضرت آدم(ع) ۲. ظهور بعثت پیامبر(ص) ۳. ظهور حضرت ولی عصر(عج)

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: هبوط حضرت آدم(ع) و آغاز زندگی ایشان از مکه

سرکار خانم فاطمه صدوق: چهارمین نکته اینکه: خداوند نسل پیامبر(ص) را در نسل حضرت ابراهیم(ع) و حضرت اسماعیل(ع) قرار داده است. که حضرت اسماعیل(ع) در اطراف مکه زندگی می کردند.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی به دستور خدای متعال در زمان حیات حضرت ابراهیم(ع) حضرت هاجر و حضرت اسماعیل(ع) را از شام به مکه آوردند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: و قوم یهود هم چون می خواستند این افتخار در قوم خودشان باشد دست به ترور اجداد پیامبر(ص) زدند.

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: در قدم اول قوم یهود به آنجا هجرت کرده بودند. یعنی خیلی مقدس بودند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: نکته پنجم. قصه اصحاب فیل رخ داد که باعث عزت قریش شد. حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: عزت قریش به تبع بنی هاشم یعنی به تعبیر دیگر بنی هاشم عزت پیدا کردند و قریش شهرت یافت.

سرکار خانم فاطمه صدوق: نکته ششم. در تولد حضرت دگرگونی هایی که در جهان آفرینش رخ داد: ۱. آتشکده ها خاموش شدند ۲. کنگره قصر کسری و وضعیت خارق العاده ای که به وجود آمده بود از ستارگان و وضعیت خارق العاده تکوینی.....

نکته هفتم، یکی دیگر از شرایط این بود که مردم در اوج تنگی و تاریکی و ظلم به سر می بردند و به دلیل اینکه مدت زیادی آزاد و رها شده بودند، علاوه بر اینکه ظلم بسیار گسترش پیدا کرده بود، عمیق هم شده بود.

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: همه اینها به دلیل بت پرستی حسنی شان بوده است. برای همه نیازهایشان بت درست کرده بودند و بیش از چهار هزار خدا را برای زندگیشان می پرستیدند، به این بت ها پناه می بردند و این مبدأ اخلاق رذیله، باعث عمیق شدن جنایات و ظلم و تجاوز بر بشر شد. که با آمدن پیامبر (ص) و قرآن، دو کار انجام شد: ۱. حضرت این غل و زنجیرهایی که به پای مردم روی کره زمین بسته شده بود را باز کردند. ۲. برای ترقی شان هم به ایشان، مراتب تقرب تشریح شد (یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه)، و اصل مبارزه علیه این مفسد و اخلاق رذیله و باز کردن غل و زنجیرهایی که به پای مردم بسته شده بود، قرار گرفت. یعنی مسیر رسیدن به مقام قرب الهی مُزکی کردن مردم از ظلم و تعلیم دادن آنها و اصلاح رفتارشان است. تعداد اندکی که از ایشان تبعیت کردند به آن مراتب قرب رسیدند. و دو امپراطوری بزرگ (ایران و روم) که مبدأ این

مفاسد بودند فرو پاشید. مثل امروز که شیطان بزرگ را آمریکا می‌نامیم، شیطان بزرگ آن روز هم امپراطوری روم و ایران بوده است. که رؤسای جزیره العرب، مظهري از همان اخلاق رذيله روى كره زمين بودند كه حضرت در جزيره العرب حاكميت دينى به وجود آوردند و آنها را از بين بردند. بعد به اين دو تا امپراطورى حمله كردند و پيروز شدند. اين كارهاى بزرگى بود كه خود پيامبر(ص) انجام دادند و اين خط مشى را درست كردند. و بعد حضرت پيش بينى هاى در رابطه با فروپاشى اين دو تا امپراطورى در زمان خودشان در جنگ خندق به مردم دادند؛ وقتى اصحاب در حال كندن خندق بودند، به يك صخره‌اى برخورد مى كنند، حضرت تشریف مى آورند و پتك را در دستشان مى گيرند و سه بار به اين صخره مى زنند، در هر بار كه پتك را به اين صخره مى زنند، نوري به طرف آسمان ساطع مى شد. در پتك اول حضرت فرمودند: «شما در جنگ خندق پيروز مى شويد، اسلام پيروز مى شود.» در بار دوم كه پتك را زدند، فرمودند كه: «شما بر امپراطورى روم هم غلبه مى كنيد و روم را فتح مى كنيد.» بار سوم كه پتك را زدند فرمودند: «شما بر امپراطورى ايران هم غالب مى شويد و ايران را هم فتح مى كنيد.» همه اين وعده ها را در جنگ خندق دادند.

روش و منش ايشان همين بود. در نامه هاى كه به قدرت هاى اطراف نوشتند، آنها را به اسلام دعوت كردند ولى آنها سرباز زدند؛ و بعداً لشكر كشى شد، همه اينها حكايت از اين دارد كه ايشان به اين كار مأمور هستند. با مقاومتى كه خود اميرالمؤمنين (ع) و اهل بيت در ادامه مبارزه پيامبر(ص) كردند، حكام رفتند. خلفايى كه حاكم بودند، براى اينكه حكومت هايشان دوام داشته باشد به تبع بعضى از سياست هاى كه منجر به كشورگشاى مى شد (حالا آنها به تعبير كشورگشاى رفتند، ولى پيامبر(ص) به معنى دعوت به اسلام كه همه مردم روى كره زمين را به اسلام دعوت بكنند) نامه ها را نوشتند و بعد جنگ هاى كه در زمان خودشان بود انجام دادند.

سركار خانم فاطمه صدوق: نكته هشتم: قله خطابات قرآن پيامبر(ص) است و مأموريت بر

دوش خود پیامبر(ص)، در قدم دوم پیروان ایشان و در قدم سوم، ناس است.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: مأموریت ایشان اقامه کلمه حق و مبارزه با کلمه باطل و

بت پرستی بود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: نکته نهم. پیامبر(ص) جامع بین نبوت و امامت هستند. و امامت

بلوغ مقامی است که بعضی از انبیاء به آن رسیدند. با آمدن پیامبر(ص) رسالت ختم شد. و نکته

آخر اینکه مقام امامت یعنی تعمیم آیات الهی.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: الخاتم لما سبق و الفاتح لما ستقبل.

(شروع بحث)

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: از آغاز زندگی در این دنیا که با هبوط حضرت آدم (ع)

آغاز شد، تا دوره پیامبر(ص) پرچمداران توحید، انبیاء بودند که مأمور به مبارزه علیه اقامه کلمه

باطل بودند و باید کلمه حق را اقامه می کردند. مأموریت شان دعوت به وحدت کلمه امت دینی

(برای پیامبر ما، مأمور به وحدت کلمه امت اسلامی بودند) بوده است. معنای نبوت این است که

این پرچمداری نیاز به تشریح داشته و تشریح هم به دست امین وحی، حضرت جبرئیل، واسطه بین

خدای متعال و انبیاء بوده، و چه دستورات خدای متعال را در پیش از صد و خورده ای صحف به

زبان های مختلف، شرع به شرع، منهاج به منهاج به دست انبیاء و به خاتم رسل حضرت محمد بن

عبدالله(ص) رسانده اند و دیگر تشریح کامل شد و راه و رسم زندگی هم به معنای وحدت کلمه،

هم تشریح حکومت و هم تشریح تمدن، در زمان پیامبر(ص) بر ایشان نازل شد و در سر فصل دوم

تاریخ که از بعثت نبی اکرم(ص) شروع می شود تا ظهور حضرت ولی عصر(عج) حفظ دین در

چهارچوب بحث امامت رغم می خورد. زیرا بعد از رحلت پیامبر(ص) دیگر وحی قطع شد و تعیین

دستورات الهی که به وسیله حضرت جبرئیل از طرف خدای متعال نازل می شد و دستورات را به

آن نبی مکرم می‌رساند، دیگر این وضعیت برداشته می‌شود. و ملکی بزرگ‌تر به نام روح القدس در وجود مبارک پیامبر(ص) مستقر می‌شود و استقرار این ملک (در اصول کافی دارد که هر فرد، چند روح در بدنش هست و پیامبر(ص) و امامان ما فقط یک روح در بدنشان هست و آن روح القدس است) باعث می‌شود تمام علمی را که مورد نیاز پیامبر(ص) و امامان بعد از ایشان بوده است، علم کان و ما یکون، در وجودشان نهادینه شود. یعنی بعد از رحلت پیامبر(ص)، روح القدس به وجود مبارک آقا امیر المؤمنین منتقل داده می‌شود و همین امر سینه به سینه ادامه پیدا می‌کند تا الآن هم این عظمت و این کرامت و روح القدس در وجود مبارک حضرت ولی عصر(عج) است. لذا اگر الان وحی قطع شده است، به جای آن چه چیزی گذاشته شد؟ و نحوه علم خدایی در وجود امامان و پرچمداران توحید به چه شکلی است؟ این در بحث امامت هست.

یک نکته دیگر هم که عرض کردیم برای انبیاء سلف، رسیدن به مقام امامت یک درجه‌ای بوده *؟؟؟ که همه آنها نداشته‌اند. بعضی از آنها داشتند خصوصاً حضرت ابراهیم(ع)، بعد از امتحان *؟؟؟ سختی که نسبت به ذبح حضرت اسماعیل(ع) شدند به این مقام رسیدند.

مسأله دیگر اینکه مردم به چیزی که امتحان می‌شوند، آیات اجتماعی و انسانی است. به آیات علمی که در وجود مبارک پیامبر(ص) و امامان بعد از ایشان مستقر بوده است، امتحان می‌شوند و همه قول و فعل و رفتار آنها آیه می‌شود. بنابراین اگر مردم دوره اول تاریخ به بعضی از آیات تکوینی (یا خدای متعال تقدیر می‌کرده است، یا بعضی از کفار و مشرکین درخواست می‌کردند و خدا به آنها نشان می‌داد، تا اینها به کلمه توحید و کلمه لا اله الا الله توجه بکنند)، امتحان می‌شدند. از این به بعد دیگر هر حرفی را که پیامبر(ص) می‌زدند و هر فعلی را که انجام می‌دادند و رفتاری که از ایشان سر می‌زد، جز آیات بوده است. یعنی با رفتارشان قلب‌ها را ذوب می‌کردند و در وجود اهل ایمان با کوچک‌ترین توجه و اراده‌ای تصرف می‌کردند و آنها هم تسلیم می‌شدند. اصلاً رمز

اینکه به دین پیامبر(ص) و بعد از ایشان اسلام گفته می‌شود، همین است. یعنی تسلیم شدن به روابط انسانی و افعال انسانی که از وجود پیامبر(ص) ساطع می‌شد و بر قلب‌ها نفوذ می‌کرده و نفوذ این آیات خیلی بالاتر از نفوذ آیات تکوینی (مثل ناقه حضرت صالح(ع))، عصای حضرت موسی(ع) و مرده زنده کردن حضرت عیسی(ع)) است. که این عظمت قرآن و کلمات پیامبر(ص) و معصومین(ع) در تبیین و تشریح این معجزه الهی است. لذا ما معجزه بودن قرآن را علاوه بر اینکه در ادبیاتش (که آقایان گفته‌اند که منحصر به فرد است و تفاوت و برتری دارد) می‌دانیم، بر اینکه این قرآن، کتابی است که انسان‌ها را تهذیب می‌کند و مبدأ بصیرت و پیدایش علم و در فی الحال هدایت است، نیز می‌دانیم. اینکه انسان می‌تواند راه صحیح و صراط مستقیم را از نور قرآن و کلمات معصومین(ع) بگیرد و به بهشت راه پیدا بکند. لذا جنس آیات از جنس اجتماعی و انسانی است.

بزرگ‌ترین آیه الهی، عملی است که معصومین ما در روز عاشورا انجام دادند و کانون هدایت و نور هدایت از کربلا در تمام مکان‌ها و در تمام زمان‌ها و در تمام اعصار نفوذ دارد و «سفینه الحسین اسرع». همه معصومین و خود پیامبر(ص) این منزلت و این جایگاه را دارند، اما عاشورا، سریع‌ترین راه رسیدن به امر هدایت است. این سفینه، سفینه علمی است مثل سفینه حضرت نوح(ع) نیست که یک کشتی باشد که از چوب ساخته شده باشد. بلکه چهارچوب ذهنی، چهارچوب فکری، چهارچوب روحی و امنیت برای ما درست می‌کند و از خواص قرآن و کلمات معصومین(ص) همین است که تمدنش و حکومتش و وحدت کلمه‌اش یک امر علمی است. در روایات هم آمده که ما چهار حرم داریم: یکی مکه است. می‌گویند هر روز چند هزار ملک از آسمان به زمین می‌آیند و دور خانه خدا طواف می‌کنند و بعد به حرم دوم در مدینه که حرم پیامبر(ص) است، می‌روند و به حضرت سلام می‌کنند و بعد به نجف، حرم امیرالمؤمنین می‌روند و

به ایشان عرض ادب می‌کنند، و بعد به حرم چهارم، قم می‌روند که حرم بقیه معصومین(ع) است و محور این چهار حرم، کربلا است. سپس این ملائکه تا غروب در کربلا عزاداری می‌کنند و بعد به آسمان می‌روند. و فردا چهار هزار ملک دیگر به همین ترتیب.

لذا همه این حرم‌های مقدس، از حرم کربلا، به نام مبارک امام حسین(ع) تزریق می‌شوند. چرا؟ چون راحت‌ترین و سریع‌ترین وسیله که مردم(ناس) بخواهند به منزل ایمانی برسند، از طریق کلمه یا حسین(ع) است. به همین دلیل زیارت امام حسین(ع) با ساده‌ترین وجهی که دارد که رو به طرف کربلا یا رو به قبله ایستاده‌اید، از همان جا بگویید: السلام علیک یا ابا عبدالله. مبدأ بسیاری از امور تکوینی و رفتاری می‌شود و این فرهنگ باعث حفظ ایمان می‌شود اینکه می‌گویند ایمان‌ها عاریه‌ای است و باید مراقب باشید و آن را حفظ کنید، کلمه "یا حسین" ایمان هر کسی را حفظ می‌کند و می‌تواند راحت این عالم و همین طور بقیه عوالم را با همین نام مبارک طی کند و وارد بهشت شود. بنابراین تعمیم آیات در بحث امامت به این معنی است. یعنی قرآن درخشش خورشید عقلانیت است که قبلاً به تناسب برای بقیه انبیاء در یک صفحه و یک دستوری و درخششی بوده، ولی قرآن دیگر دائمی می‌شود. ختم نبوت به همین معناست. این خورشید دائمی است و به همه بشر در طول تاریخ رزق معنوی و بصیرتی و ایمانی می‌دهد. جایگاه قرآن این است، که نورش برابر با نور خورشید که هر صبح و شام ساطع می‌شود، بالاتر از خورشید، نورانیت قرآن بر همه آحاد بشر تابش می‌کند و مبدأ هدایت همه خواهد شد. جریان تابش این نور امامت است. امامت به این معنی است. به همین دلیل شما دیگر عذاب‌هایی که در قرآن هم ذکر شده نسبت به امم قدیم، که عذاب‌های تکوینی هست، مثل اصحاف فیل، قوم عاد، قوم ثمود و... این عذاب‌های تکوینی که بر بشر جاری می‌شده برای این است که آیاتی را هم که مبدأ دعوت آنها بوده، تکوینی بوده است. از این به بعد چون جنس آیاتی که دعوت می‌شویم اجتماعی و عقلانی است که خود قرآن باشد،

عذاب‌هایش هم اجتماعی است. یعنی دیگر اگر دقت بکنید، بنا به روایات که گفته شده است که امت من به ۷۳ فرقه تبدیل می‌شوند، خب این یعنی از مسیر بیرون رفتند. یعنی شما عذاب تکوینی بعد از پیامبر(ص) برای امت‌ها ندیدید. نه اینکه هیچ عذاب تکوینی نیامده باشد. بله! کسی بوده در غدیر ایستاده و اعتراض کرده، پیامبر(ص) همان موقع عذاب می‌فرستد. سأل سائل... یا در خود عاشورا هست که افرادی همان موقع به دعای حضرت بر آنها عذاب نازل شد. ولی عذاب بر امت‌ها دیگر تکوینی نیست. اجتماعی است. همان دعایی که آقا امیرالمؤمنین در آخر عمرشان کردند: «خدایا من را از اینها بگیر و بدتر از من را بر اینها حاکم کن.» که حجاج ابن یوسف‌ها و یزیدها و... اینها عذاب‌های حکومتی هستند که بر امت محمد و آل محمد نازل شدند و تبعات آن‌ها را دادند. مثل واقعه حرّه که بعد از عاشورا بر مردم مدینه نازل شد. آنها صحابه پیغمبر بودند. همه حکومت‌های جباری که بر مردم حاکم شدند، اینها عذاب‌های اجتماعی است که نازل شد و نازل می‌شود. بنابراین مسخ‌هایی هم که انجام شده، مثلاً در دوران انبیاء گذشته، بعضی‌ها میمون شدند، خوک شدند یا خرگوش شدند، حیوان شدند. شما در این دوره می‌بینید که مسخ‌های عقلانی داریم. عقلانیت مسخ می‌شود. به تبع دیگر تدبیر حکومتی یعنی وحدت کلمه، یعنی آن چیزی که در زمان پیامبر(ص) تشریح شد، «وحدت کلمه امت اسلامی، تشریح حکومت و تمدن اسلامی»، در همین سه حوزه، مردم مسخ می‌شوند. جسم‌هایشان مسخ نمی‌شود. ولی عقلانیتشان مسخ می‌شود. میمون می‌شوند، عقل میمون می‌شود، عقل خوک می‌شود، عقل خرگوش می‌شود. بدتر از حیوان می‌شود. می‌گویید که انعکاس‌اش چیست؟ می‌گوییم: «در روابط انسانی.» در روابط حکومت‌ها که پیاده می‌کنیم. آن وقت دعای صنمی قریش معنی پیدا می‌کند که: شهود دروغی گرفتند و بر این شهود دروغ، چه چیزهایی را بار کردند.» چه دروغ‌هایی، تهمت‌هایی را که قرآن تذکر می‌دهد و هشدار می‌دهد که به این مسیرها نروید. همه این مسیرها را رفتند و مردم را در این

ضلالت‌های اخلاقی بردند. یعنی پیامبر(ص) آمد، غل و زنجیرهای حسی را از دست و پای حکومت‌های حاکم بر اینها باز کند، اینها آمدند غل و زنجیرهای عقلانی به بشر بستند.

فهم‌شان را از دین انحراف دادند. در توحید، در رسالت، در امامت...

حالا وارد تفسیر که بشویم، اینها را می‌گوییم، هشدارهایی را که قرآن داده است نسبت به این امور و مدام تذکر داده است که عذاب نازل می‌شود. اینها را باید معنی کنیم و توضیح دهیم. ببینید به سر امت اسلامی چه آمده است؟ ۷۲ فرقه‌ای که باطل هست، و یک فرقه سالم است و آن شیعیان عصمت و طهارت هستند. باید در دوره تفسیرمان کامل بیان کنیم. آن وقت در سرفصل سوم تاریخ، بعد از اینکه دوره عقلانیت بشر، امتحاناتش را پس بدهد و راه صحیح روشن شود، از دوره ظهور حضرت ولی عصر(عج) امتحانات تحقق آغاز می‌شود. یعنی در این مدت صراط مستقیم به معنی تبیین چهارچوب عقلانی قضیه روشن می‌شود و جلوی انحراف گرفته می‌شود و در بعضی از عرصه‌ها هم در خط مستقیم باید تحقق به معنی پذیرفتن این احکام و اینکه چهارچوب عقلانیت حکومتی، و وحدت کلمه اسلامی و تمدن را به صورت مقاومتی در امت محمد و آل محمد باید امتحاناتش را پس بدهند، تا بستر غلبه جهانی‌اش در دوره ظهور حضرت ولی عصر(عج) آماده گردد، و ریشه‌کن شدن کفر و الحاد و طغیان و مبدأ کذب و دروغ‌پراکنی و... تمام این مفاسد از روی کره زمین به دست حضرت برداشته می‌شود. پس سرفصل سوم بحث تحقق است. در سرفصل دوم بحث، روشن شدن اینکه اسلام چی هست؟

به خاطر همین عناد، بعد از رحلت پیامبر(ص) نزدیک به دویست و پنجاه سال، امامان ما یک به یک آمدند و اتمام حجت کردند و این دین را تشریح کردند، و ابعادش را ترسیم کردند. زمانی را گرفتند که ابعاد این چهارچوب وحدت کلمه، حکومت و تمدن دینی را تشریح کردند و مردم تحقیق‌اش را نخواستند. یعنی به معصومین ما توطئه پیدا نکردند. در هر شرایطی این امت به امامان ما

رد شد و امامان ما را تحقیر کردند و شهید کردند. خدای متعال بعد از این اتمام حجت بالغه الهی که حساس‌ترین مرحله تاریخ تمدن دینی است، دویست و پنجاه سال معصومین ما آمدند که دو بعد دارد: ۱. یک بُعد همان تشنگی که ترجمه شد ابعاد مختلف این دین ۲. برای تحقق‌اش هم خداوند متعال این چهارده نور پاک را برای ما فرستاد و مردم رد شدند. عدم تولی به آنها باعث شد که یک محرومیت، و یک توبیخ تاریخی نسبت به این انوار پاک پیدا بکنیم. چون تمدن وجود خودشان است. که عرض کردیم، خدا که راه و رسم زندگی خدایی را در وجود معصومین قرار داده است. خب مردم نخواستند.

لذا بعد از تولد حضرت ولی عصر(عج) خدای متعال، غیبت صغری و غیبت کبری را مقدر ساخت، که مردم را واگذار کنند به عقلانیت خودشان و باید کثافات عقلانیت دفع شود، تا دوباره در مرحله بعد پذیرش تولی نسبت به این انوار پاک پیدا شود. و حکومت جهانی حضرت پیدا بکنند، و اقامه کلمه حق تحقق پیدا کند.

لذا مسأله غیبت فلسفه‌اش، پرچمداری غیر معصومین از یک طرف، تحت پرورش وجود مبارک حضرت ولی عصر(عج) آدم‌هایی که به ایشان تولی پیدا می‌کنند، یک عقلانیت‌هایی را به دست می‌آورند تا آنها مزکی بشوند، و بقیه هم در مسیر امتحانات جدا شوند از طرف دیگر است. برای اینکه چهره‌های مختلف طغیان عقلانیت، به بلوغ خودش برسد، هم طغیان عقلانیت به بلوغ خودش برسد، هم پرچمداری عقلانیت با خدمت‌گزاری به حضرت ولی عصر(عج) به بلوغ برسد و وقتی که هر دوی اینها به بلوغ رسید، یعنی عقلانیت در افق مدیریت در وحدت کلمه اسلامی، مدیریت تشکیل حکومت در جامعه، که همین حکومت اسلامی ما مقدمه این است. یعنی غیر معصوم به حکومت دینی برسند و آزمایش‌های آن را پس بدهند. مثل حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری، اینها تقدیر شود و یک چهره بسیار نازل، سایه‌ای از آن چیزی که حضرت بعداً

می آیند و پیاده می کنند، سایه‌ای و ظلی از آن مطلب، در تشکیل تمدن هم به وجود می آید. در هر صورت این را غیر معصومین باید به وجود بیاورند. یعنی وفای به قرآن و کلمات معصومین را باید در تحقق هم، روی کره زمین در یک منطقه‌ای از عالم، باید امتحانش را پس بدهد. وقتی که پس دادند دیگر این بلوغ پرچمداری عقلانیت غیر معصوم است. این در دوره غیبت تقدیر شده است و این مراحل باید طی شود تا حضرت بیایند.

لذا برای آن چیزی که پیامبر (ص) مرارت‌هایش را کشیدند و امرش را تشریح کردند و بقیه معصومین هم آمدند که به آن تحقق بخشند و انجام نشد، آن امتحانات را باید غیر معصومین بدهند تا در دوره ظهور مقدمه تشریف‌فرمایی حضرت ولی عصر (عج) به وجود بیاید که حکومت عدل جهانی است. که دیگر از جنس عقلانیت غیر معصوم نیست. جنس آن از عقلانیت خود قرآن است. یعنی یک تحقق همه جانبه است. تحقق تمدن همه جانبه! تزکیه همه جانبه! تعلیم همه جانبه! که مستقیماً از نور قرآن ناشی می شود، نه علم ظاهریه که مال غیر معصومین است. احکام ظاهریه، حکومت ظاهریه که شأن غیر معصوم است. محال است به همه عمق، به آن معنایی که هفتاد و دو اسم را خدای متعال به معصومین داده است، دست پیدا کنیم. به آن معنی وحدت کلمه اسلامی را حفظ کنیم یا حکومتی را مدیریت کنیم، تمدنی را به وجود بیاوریم. به آن معنی توسط حضرت انجام می شود. که بعد هم جهانی خواهد شد. این چیزی که قبل از ظهور تقدیر می شود، قطعاً منطقه‌ای است، در گوشه‌ای از روی کره زمین برای اتمام حجت است. برای به بلوغ رساندن غیر معصومین است و پیدا کردن ظرفیت جدید برای امت محمد و آل محمد در عرصه‌های مختلف است که این هم قبل از ظهور حضرت ولی عصر (عج) تقدیر خواهد شد. دیگر این معنی امامت خیلی کامل تر توضیح داده شد.

به طور کلی این چند مقدمه‌ای را که در جلسه دیروز و امروز گفتیم برای این بود که تغییر

مقیاس یا تغییر فضای معنوی که بشر از دنیای رسالت به دنیای امامت، وارد شده است، می‌خواستیم از نظر تاریخی تشریح بکنیم. به طور کلی موضوع امتحانات مقایسه‌اش از یک دوره نطفه و تولد و کودکی و دوره تمیز فرهنگ دینداران بیرون می‌آید، و به مرحله بلوغ می‌خواهد برسد. همانگونه که انسان یک سر فصلی را در سن بلوغ دارد، که قبلاً حیات طبیعی‌اش، حیات فیزیولوژی‌اش، حیات سوادآموزی‌اش، در دوره کودکی و تمیز است، ولی وقتی به سن بلوغ می‌رسد، اصلاً انتظاراتش انفجاری می‌شود. انتظاراتش اجتماعی می‌شود. مطالباتش کلاً در یک فضای دیگر مطرح می‌شود. می‌خواستیم بگوییم پیامبر(ص) که آمدند فضای حیات معنوی را که بعثت می‌گویید، بعثت یعنی تغییر فضای تنفس معنوی برای مردم‌ها و امت‌ها از یک افق کودکانه و غیر بالغانه و رسیدن به مرحله بلوغ است. که دویست و پنجاه سال از آن هم با حضور خود معصومین سرپرستی شد. و به دلیل رد شدن امت‌ها دیگر آن فضای غیبت و تنبیه تاریخی که باید بشر می‌شد، (یک معنی تنبیهی دارد، یک معنی بلوغ برای غیر معصوم دارد.) که دیگر آمادگی پیدا بکنند امت‌ها برای ظهور حضرت ولی عصر(عج) و بعد هم عالم رجعت. این نکته‌ای را که گفتیم، می‌خواستیم تاریخ را بگوییم، نخواستیم اطلاعات عمومی بدهیم بلکه می‌خواستیم این تغییر فضای سرپرستی تاریخی خدای متعال را، از دوره کودکی تکامل معنوی به دوره بلوغ و بعد دوره حضرت ولی عصر(عج) هم دوره چهل ساله به بعد که دیگر عقل به کمال خودش رسیده است. چهل به بعد بهره‌اش را می‌خواهد ببرد. یعنی اگر کسی مراحل تهذیب و عرفان را دقت بکند که از نطفه شروع می‌شود تا بلوغ، از بلوغ دارد تا چهل سالگی، امتحاناتی را باید پس بدهد تا به مقام امامت برسد. به مقام این دعایی که در قرآن است که: «ما را جزء امامان قرار بده تا مبدأ خدمتگزاری به دستگاه نظام ولایت حقه از طریق ما و فرزندان ما واقع بشود، جزء صلحا باشیم.» آن وقت تحقق آن در دوره حضرت هست و با ظهور حضرت به نحو اجتماعی واقع می‌شود. که دین اسلام سرپرست همه مردم روی

کره زمین می‌شود. این امکان‌پذیر نیست، مگر به نور معصومین(ع)!

ظرفیت غیر معصومین هیچ گاه به این حد نمی‌رسد. یک شعاعی از نورانیت به نحو اجتماعی قبل از ظهور واقع می‌شود، اما جهانی به معنی اینکه غلبه جهانی پیدا بکند، این فقط در دوره ظهور حضرت واقع می‌شود. که البته: ۱. جهانی نخواهد شد، ۲. آن نورانیتی که از طرف حکومت‌های نمونه انقلاب اسلامی به دنیا می‌رسد اینها ولایت‌های ظاهریه است. حقیقت و باطن قرآن نیست. حظی از حقیقت و باطن قرآن به وسیله حضرت ولی عصر(عج) واقع می‌شود که می‌فرماید، حضرت دست می‌کشند بر سر مردم روی کره زمین، عقولشان چهل برابر می‌شود. اینها از معجزات قرآن است. اینها از معجزات فرمایشات معصومین است. که الان امکان تحقق ندارد، به دلیل مسخ شدن‌های امت‌ها، به دلیل رد شدن‌های امت‌ها، به دلیل عدم تولی‌ها به دین، به دلیل آن انحرافی که بعد از پیامبر(ص) در عالم واقع شد. خیلی از امور واقع نمی‌شود. خیلی از دعاها مستجاب نمی‌شود. خیلی از پرده‌های ضلالت برداشته نمی‌شود. بنا به تعبیر قرآن می‌فرمایند در سوره نور: الزجاجة الزجاجة. مربوط به دوره ظهور به بعد و عالم رجعت است. بعد از این مراتب ضلالت را بیان می‌کند که از عمق دریاها که روی هم انباشته شده است عمیقتر است و بعد روی خود دریاها ابرهایی از ضلالت است. هر چه مردم دستانشان را می‌کشند که بیرون بیاورند، غیر از ضلالت هیچ چیزی نیست. غیر از آن تعداد بسیار اندکی که ما قائل هستیم که به نور حضرت ولی عصر(عج) در دوره غیبت هدایت می‌شوند و این آب باریکه از صراط مستقیم برای اتمام حجت همه بشر باقی خواهد ماند، و همه گمراه خواهند شد. این نتیجه پشت کردن امت‌ها به راه و رسم پیامبر(ص) و ائمه ما هست. غیر از یک تعداد کمی که پرچمداران و فقهای عظیم الشان شیعه، چه نواب خاص، چه نواب عام بعد از غیبت صغری و کبری حضرت ولی عصر(عج) می‌آیند، به غیر از آنها کسی هدایت نمی‌شود و همه در گمراهی می‌مانند. آنها را وهم می‌گیرد که در صراط مستقیم هستند. چه

از طرفداران انبیاء حضرت موسی(ع)، حضرت عیسی(ع) چه از طرفداران دین محمدی، فرق نمی‌کند. فکر می‌کنند که در صراط مستقیم هستند. نمازها اثر ندارد. روزه‌ها اثر ندارد. باعث هدایتشان نمی‌شود. حج‌ها باعث هدایتشان نمی‌شود. فقط کسانی که منور شدند به نور امام حسین(ع)، نورانی شدند به زیارات اهل بیت(ع). که نشر این فرهنگ به دست فقهای عظیم الشان شیعه است. در طول تاریخ و فقه محمد و آل محمد و آن قرآن صریح و فقه صریح، ظاهریه، فهم ظاهریه است. و تشکیل حکومت حضرت امام(ره) و مقام معظم رهبری تشکیل حکومت ظاهریه است. باطن آن چیزی که حضرت تشریح کرده است و باید تحقق پیدا بکند، به دست خودشان است و به دست آقازاده خودشان، و بعد هم عالم رجعت، تمام معصومین می‌آیند روی کره زمین و آن را محقق می‌کنند. دیگر باید با این زاویه قرآن را دید.

و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته

باسمه تعالی

جلسه ششم

موضوع: تفسیر قرآن

تاریخ: ۱۳۹۰/۴/۹

سرکار خانم فاطمه صدوق: اگر اجازه بدهید یک سؤال از جلسه قبل بپرسم.

شما امامت را به تعمیم آیات الهی تعریف کردید، آیا به استقرار روح القدس در وجود امامان

تعمیم آیات می‌گویید؟ و الهی شدن رفتار و فعل و سکنت آنها یعنی تعمیم آیات؟

حجّه الاسلام و المسلمین صدوق: روح القدس به جای انقطاع وحی است. وقتی وحی چه

اتفاقی می‌افتاد؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: جبرئیل نازل می‌شد و دستورات خدا را به انبیاء انتقال می‌داد.

حجّه الاسلام و المسلمین صدوق: وقتی دستورات خدا انتقال داده می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: انبیاء هم به آن دستورات عمل می‌کردند.

حجّه الاسلام و المسلمین صدوق: مردم را به آن دستورات دعوت می‌کردند. و به همین

دستورات امتحان می‌شدند. مثلاً در دوره حضرت صالح(ع)، دستور این بود که مردم یک روز نباید

از آب این رودخانه می‌خوردند و باید از شیر ناقه می‌خوردند، و یک روز دیگر می‌توانستند از آب

نهر بخورند. این یک دستور بود! خوب اگر عمل می‌کردند هدایت می‌شدند، اگر عمل نمی‌کردند،

مثل امت حضرت صالح(ع) که شتر را پی کردند و عذاب بر آنها نازل شد. وقتی وحی قطع نبود به این صورت بود. یعنی حاصل ارتباط وحی، امتحانات الهی شد و مردم به خداپرستی و دوری از شرک و کفر دعوت می شدند. اما بعد از آن راه هدایت از طریق امامت به مردم نشان داده می شود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: پس منظور از تعمیم آیات، امتحانات الهی است!

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: مگر مردم به ناچه حضرت صالح(ع) امتحان نشدند؟! مگر

مردم به عصای حضرت موسی(ع) امتحان نشدند؟!

سرکار خانم فاطمه صدوق: برداشت ما این بود که پیامبر(ص) یک اصول کلی را گفته اند و

فرعیات آن را امامان پوشش می دهند.

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: مردم به آیات الهی امتحان می شوند. آیا زمانی که وحی

وصل بود آیه ها دائمی بود؟ فرض کنید حضرت عیسی(ع) می آمدند و مرده ای را زنده می کردند یا

بیماری را شفا می دادند، بعد تمام می شد، تا آیه بعدی... تا آیه بعدی...، در طول عمر وجود مبارک

حضرت موسی(ع)، وقتی حضرت دستشان را به جبین می گرفتند و درخشش پیدا می کرد، یا

عصایشان را می انداختند و اژدها می شد، این یک ابزار دعوت بود، قدرتی که از طرف خدا به این

پیامبر داده شده بود و مردم به این آیات دعوت می شدند، درست است؟ هر وقت این اتفاق می افتاد

دوباره مردم آیه را می دیدند. پس دائمی نبوده است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: آیا ارتباط با عالم بالا با وجود امامان دائمی شد؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: دیگر وقتی آیات از جنس علم می شود، فعل و قول و رفتار

خود معصوم آیه می شود. خواب و بیداری او آیه است، حرف زدن او آیه است، سکوت او آیه

است. تعمیم آیات را متوجه شدید؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: بله! سؤال دوم، مشخص شدن راه صحیح به معنی تبیین

چهارچوب عقلانی این قضیه است، یعنی چی؟ آیا منظور این است که فرهنگستان یک قانون اساسی خاص خود برای اداره حکومت دارد؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: نه! چهارچوب عقلانی یعنی تفقه! معنی اجتهاد مصطلح حوزه‌های علمیه.

سرکار خانم فاطمه صدوق: شما این را به تفسیر قرآن برگردانید.

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: نه! کاری به تفسیر نداشته باشید. چهارچوب عقلانی که گفته شده منظور اجتهاد مصطلح حوزه‌های علمیه است. که یک سیر تولدی از آغاز غیبت تا کنون داشته است. یک چیز بسیطی از قبل نبوده که وجود داشته باشد، و تا الان هم باشد. در دوره اول بعد از اخباریون بودند. دقت کنید در دوره غیبت وحی صورت نمی‌گیرد و امام هم نیست که روح القدس در وجودش نهادینه شده باشد، حال یک غیر معصوم می‌خواهد واسطه بین این قرآن و روایات و مردم باشد، که فهم خودش را برای مردم بگوید و مردم را به دین دعوت کند و راه راست را نشان بدهد. پس عقلانیت فقیه واسطه می‌شود. هر اندازه این عقل دقت کند، و راه خطا نرود و دقتش عمیق باشد، آن راه مشخص می‌شود. در این شرایط: ۱. به غیر معصوم وحی نمی‌شود. ۲. فهم عرفی و ساده (که عوام مردم می‌خوانند و می‌فهمند را هم نفی می‌کنیم. چون می‌گوییم باید اجتهاد باشد. مثل پزشکی، در پزشکی چیزی وحی نشده است و فهم عرفی و عادی مردم هم نیست. بلکه فهم یک متخصص است. پس داریم بحث تخصص در فهم از دین می‌کنیم. منظور از چهارچوب عقلانی تخصص است. علم اصول هم همان تخصص است، (اجتهاد مصطلح حوزه‌ها). مثل علم پزشکی، علم شیمی، علم فیزیک، این علم استنباط می‌شود. یعنی این تخصص مورد نظر ماست. یعنی چهارچوب عقلانی که می‌گوییم، تجسد آن یک تخصصی است که تولید شده است و در حوزه‌ها آموزش می‌دهند. مدام فقیه‌پروری می‌کنند. مثل ابن سیناها و بزرگان که

علم پزشکی را تولید کردند و پزشک پروری کردند. پس آن چهارچوب عقلانی که می‌گوییم در دوره غیبت به تخصص بر می‌گردد. تفقه یک امر عقلانی تخصصی می‌شود که عرفی نیست، وحی هم نیست.

اما هر علمی یک سیر رشد و سیر تکامل داشته است. مثل پزشکی که امروز داریم با پزشکی دوره ابن سینا فرق می‌کند. تفقه هم همین طور است. بعد از غیبت حضرت ولی عصر (عج) مدتی بین شیعیان، طایفه‌ای به نام اخباریون وجود داشت. اینان جزء فقها بودند و مردم به آنها پناه می‌بردند. اخباریون می‌گفتند باید دخالت عقل در فهم از روایات و احادیث خیلی کم باشد. در نتیجه این تخصص خیلی شکل و نسق نگرفت و در حد همان فهم عرفی و معمولی ثابت ماند.

اما نظر ما این است که بعد از غیبت، فقها و اخباریون کسانی هستند که همه هم و غمشان حفظ منابع بود. یعنی هدفشان حفظ اصل قرآن و ترجمه‌هایی که چهارده معصوم (ع) پیرامون شرح و بسط آن، و همچنین این مسئله‌ای که گفتیم: «تشریح برای وحدت کلمه، تشریح برای حکومت، تشریح برای تمدن» بود. اما نه به این معنایی که ما می‌گوییم، آنها در حدی که مثل یک قلعه آن را حفظ کنند، توجه داشتند و می‌خواستند سینه به سینه منتقل بشود. پس تعریف ما فرهنگستانی‌ها از اخباریون، این است که با وجودی که عقل را در حداقل فهم از دین دخالت دادند و اصولیون این را ضعف اخباریون می‌دانند ما هم این ضعف اخباریون را می‌پذیریم، اما می‌گوییم در آن شرایط با آن همه دشمنی‌ها که علیه اهل بیت (ع) بود، و دشمنان می‌خواستند ریشه‌خاندان پیامبر (ص) را از بین ببرند و محیطی درست کردند که بعد هم باعث غیبت شد، حفظ منابع بوسیله ی فقهای عظیم‌الشان اسلام کار خیلی بزرگی بود. اما بعد امنیت درست شد و منابع شیعه به عنوان یک فرهنگ در جوامع بشری حفظ شد، که معنی نطفه‌فقاهاست. و در حال حاضر تکیه گاه منابع شما کسانی مثل شیخ صدوق، مرحوم کلینی و بزرگانی هستند که در آن عصر زندگی می‌کردند و

از دوره‌ی شیخ مفید به بعد در روایات و احادیث کار عقلانی انجام شد و به تبع آن بحث زبان‌شناسی، صرف و نحو و معانی بیان و..... و بعد از آن بحث اصول که در ابتدا با فقه یکی بوده است، انجام شد. و به تدریج هر کدام به عنوان یک جداگانه شناخته شدند. علم فقه به عنوان علم به کارگیری آن تخصص و علم اصول به عنوان علم خود آن تخصص شکل و نسق می‌گیرد. و در زمان وحید بهبهانی که مرحوم صاحب حدائق از بزرگان اخباریون بوده، و روزی در درس خارج کفش وحید بهبهانی را جفت می‌کند. یعنی اینکه فهم ایشان بالاتر از فهم من است. به این ترتیب اصولیون غالب می‌شوند و در حوزه‌های علمیه قدرت پیدا می‌کنند. بعد از وحید بهبهانی و قدرت گرفتن اصولیون، این علم خیلی و گسترش پیدا می‌کند تا زمان شیخ انصاری، که مبنایی را تأسیس می‌کند و به او خاتم الفقها یا خاتم المجتهدین می‌گفتند، و بعد از او هم صاحب کفایه آن را تکمیل می‌کند. الان بیش از صد سال است که مکاسب شیخ انصاری و رسائل ایشان که اصول است و کفایه مرحوم آخوند، جزء متن دروس اصلی حوزه است که دست نخورده است. خوب این سیر تطور و سیر رشد آن است. تا کنون، شرایط پیدایش قدرت وجود نداشته و اصول تنها پاسخگوی مسائل یک انسان که مکلف است، بوده و تکلیف فرد را تمام می‌کرده، اما حالا که انقلاب شده است، می‌خواهیم در مقیاس جامعه از قرآن و احادیث و روایات احکام حکومتی استخراج کنیم، لذا احتیاج به تکمیل و تغییر ظرفیت این تخصص است. بنابراین در ادامه‌ی این سیر تطور و تکامل علم اصول موجود، و همین فقاهت سنتی که حضرت امام(ره) فرمودند، تا دوره ظهور حضرت ولی عصر(عج) که مردم مکلف اند که دینشان را از غیر معصوم بگیرند، باید این تخصص به بلوغ و کمال خودش برسد تا مقدمه ظهور و تشریف‌فرمایی حضرت فراهم شود، و وقتی حضرت می‌آیند دوباره فهم از دین به حضور معصومین(ع) برمی‌گردد. البته همان طور که در روایات گفته شده است فقهای ما در دوره غیبت از طریق توسل و پناه بردن به قطب عالم و

وجود مبارک حضرت ولی عصر(عج) دچار انحراف و خطاهای درشت نمی شوند و خود حضرت فرمودند: «ما شما را حفظ می کنیم». و همانطور که وعده داده شده است، از نور وجود مبارک حضرت بهره می برند. ولی این به معنی وحی نخواهد بود، همچنین به معنی حضور ائمه(ع) که در آن دویست و پنجاه سال بعد از رحلت پیامبر(ص) آمدند هم نخواهد بود. بنابراین همین تخصص باید امتحانات خودش را پس بدهد و یک راهی را طی کند، تا به بلوغ خودش برسد. همان طور که بعد از رحلت پیامبر(ص) در فرهنگ امت اسلامی، اهل سنت راههای باطلی آوردند؛ مثل قیاس، استحسان، استصلاح، تأویل و... در این صد و پنجاه سال هم شکل انحرافات در مقیاس انقلابات و حکومت ها برای امت شیعه مطرح شده است. و همیشه در کنار این تخصص، راههای انحرافی در فهم از دین هم به کمال خودش می رسد. همان طور که دین تکامل پیدا کرده است، در آن طرف شیطنتهایی انجام شده که می خواستند راه را بر مردم ببندند و به بیانهای تخصصی بسیاری از مردم را گمراه کردند. پس اگر سرفصل دوم تاریخ را (به غیر از آن دویست و پنجاه سال که خود ائمه اطهار(ع) بودند و منبع شکل گرفت) از اخباریون شروع کنیم که مدت زیادی مرارت کشیدند تا این اسناد را حفظ کنند، در این دوران نطفه ی این تخصص شکل گرفته است. که در ادامه دوره کودکی، دوره تمیز، دوره بلوغ، دوره کمال و دوره پیری و کهنسالی اش دارد تا به ظهور حضرت ولی عصر(عج) برسد. به این ترتیب یک تاریخی پیدا می کند و خود این مسئله موضوع امتحان مردم می شود. یعنی مردم به فقاهت، یعنی به فهم از دین غیر معصومین که مؤید نسبت به وجود مبارک حضرت ولی عصر(عج) هست، امتحان خواهند شد. به لباس روحانیت در هر عصری، از دورانهای گذشته تا موقع ظهور حضرت امتحان می شوند. پس امتحانات شکل عقلانیت پیدا می کند و به معنی تخصص است. یعنی تا قبل از انقلاب کارآمدی این تخصص، تعیین وظیفه برای مکلف بوده، حال باید تعیین وظیفه برای حکومت را تعیین کند. وظایف حکومت را باید بشناسد.

سرکار خانم فاطمه صدوق: آیا ائمه کفر هم تا حد تمدن از قرآن فهم پیدا کرده اند که این طور

مقابله می کنند؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: نه! آنها برای دنیای خودشان مقابله می کنند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: به عبارت دیگر انگیزه مبارزه آنها در حد تمدن است؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: بله! همیشه همین طور بوده است. نه فقط الان و در دوره

پیامبر(ص)، بلکه در دوره قبل از پیامبر(ص) نیز کفار، مثل امپراطوری روم، امپراطوری ایران، با

مقیاس شهواتی که آن روز داشتند، تمدن درست کرده بودند. حتی در آغاز خلقت هنگامی که

قابیل، هابیل را می کشد، او وحدت کلمه کفر و وحدت کلمه طغیان را درست می کند، چون ذاتاً در

کفر تنازع و تکالب سر دنیا هست، قدرت به وحدت رسیدن ندارد. شهوت یعنی دعوا و تجاوز، در

کفر ذاتاً تجاوز وجود دارد.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی تعریف کفر به طغیان و ظلم و تجاوز بر می گردد؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: به طور کلی این نکته مهمی است و دقت کنید که معنی

ظلم به معنی پرستش بر می گردد. وقتی شما می گوید خدا را می پرستم، یعنی به قدرت بی نهایت

تکیه می کنم. همه ی قدرت ها به دست خداست. پس کسی که مؤمن هست در بندگی اش به

قدرت نامحدود تکیه می کند. و کسی که کفر می ورزد، عملاً به قدرت محدود، یعنی قدرت خودش

و دنیا تکیه می کند. نمی خواهد به قدرت خدا تکیه کند. می خواهد به هر قدرتی که در این دنیا

هست؛ مثل زمین و معدن و آب و خورشید و ماه و تکنولوژی تکیه کند. کسی که به قدرت

نامحدود تکیه می کند، از اینکه قدرتش را به دیگران بدهد یا به او تجاوز بشود، مضطرب و نگران

نمی شود. چون به کُر وصل است. پس نتیجه ی تکیه به قدرت خدا آرامش است و از آرامش ایشار

و گذشت و اخلاق حمیده سر می زند. ولی کسی که به قدرت محدود، تکیه می کند، هر لحظه

احساس می‌کند این قدرت در حال تمام شدن است. بنابراین آرامش ندارد. پس از او اخلاق رذیله و تجاوز سر می‌زند و می‌خواهد قدرت این و آن را بگیرد. ریشه‌ی کفر و تجاوز به معنی ریشه‌ی اخلاق رذیله و به اضطراب و دغدغه و قدرت محدود بر می‌گردد. ریشه‌ی ایمان هم به تکیه به قدرت الهی بر می‌گردد. حتی اگر روزی همه‌ی دنیا علیه ما جمع شوند و همه‌ی قدرت‌هایمان را بگیرند، چون به خدا تکیه داریم، او خودش ایجاد قدرت می‌کند. او خالق ما و خالق قدرت است. خالق همه‌ی نعمت‌هاست. مثلاً اگر همه‌ی پولمان را بگیرند، همه‌ی معادنمان را بگیرند، او می‌تواند دوباره معدن ایجاد کند و به ما برساند. اما کسی که اعتقاد ندارد، می‌گوید: «باید همین که هست را استفاده کنم، مثلاً من باید بیشتر بخورم اگر اضافه آمد، بقیه استفاده کنند.»

سرکار خانم فاطمه صدوق: لطفاً قبل از این را توضیح بدهید. یعنی حتی قبل از اینکه یک فرد اختیار کند که به قدرت خدا تکیه بکند یا نکند؟ خوب طبیعتاً یک سری چیزها بدیهی است.

حجّه‌الاسلام و المسلمین صدوق: بحث بدهت نیست. بحث این است که خدای متعال تقدیر کرده است یک فاعل‌هایی را خلق کند که بتوانند کفر بورزند، که این مسأله برای انسان و جن پیدا می‌شود. بحث کفر و تکیه به قدرت خدا و تکیه به قدرت غیر خدا که ابلیس می‌باشد، برای انسان و جن پیدا می‌شود. نه برای ملائکه و در و دیوار و بحر و درخت و آب و کوه و دشت و غیره. همه‌ی اینها تکیه به قدرت خدا دارند. هنگامی که به همه عرضه شد که آیا می‌خواهید کفر بورزید یا به خدا تکیه کنید و آیا می‌خواهید از همین ظرفیتی که دارید بالاتر بروید، یا خیر؟ در قرآن آمده است که ما این امانت را به همه عرضه کردیم. تنها انسان "ظلوماً جهولاً"، حریص بود. فقط انسان و جن فاعلیت منفی را یا فاعلیت برتر از ملائکه و همه‌ی مخلوقات را قبول کردند. یعنی از ظرفیتی که خلق شده است، بتواند قبض و بسط داشته باشد. خوب حتماً برای دستگاه کفر محیط بیرونی اش تولد پیدا می‌کند. بالاخره ابلیس کفر ورزید و خدای متعال آنها را از بین نبرد، بلکه به آنها

اجازه حیات داد. یعنی اگر خدا حیاتشان را بگیرد، از بین می‌روند. پس اجازه می‌دهد و تقدیر می‌کند تا حیات داشته باشند. این یک فلسفه دارد که فلسفه فاعلیت منفی را خواهیم گفت. اما حالا داریم اصل قضیه را می‌گوییم که وقتی خدا تقدیر کرده است: ۱. باید برای آن محیط بیرونی درست شود یعنی هر فردی را که نگاه می‌کنید باید محیطی از بیرون باشد که او را به کفر دعوت کند و با این محیط مواجه باشد. ۲. خدا از درون برای انس و جن هوای نفس خدا قرار داده است. هوای نفس جاسوس محیط بیرونی است.

همان طور که روح و دعوت‌های ایمانی در انسان قرار داده شده است، که به خدا دعوت می‌کند. هر دو قوه در انسان گذاشته شده است. که به آن فطرت می‌گویند. فطرت ما بر اساس خداجویی خلق شده است و ما را به خداپرستی دعوت می‌کند. در مقابل نفسمان هم به شهوات دعوت می‌کند. (پس در این نحوه خلق کردن انسان، باید لوازم این چیزی که تقدیر شده است فراهم بشود.) مثلاً از پیامبر (ص) می‌پرسند: «شما هم هوای نفس دارید.» می‌گویند: «بله! ما هم داریم. اما من لگامی زدم به این نفس که در اختیار من است که نمی‌تواند تخلف بکند.» یعنی وقتی می‌گوییم امتحانات، برای همه امتحان هست. برای امامان، برای انبیاء، همه هوای نفس دارند و مقیاس هوای نفس آنها با ما قابل مقایسه نیست. همان طور که ایمانشان با ما قابل مقایسه نیست. خوب این یک بحث که تعریف ریشه اخلاق حمیده و اخلاق رذیله، قدرت محدود و نامحدود و اضطراب و آرامش بود که گفتیم، که به نظر ما نکته مهمی است.

بحث دیگر اینکه چرا انس و جن این امانت را پذیرفتند؟ یعنی فاعلیت منفی شدن و در جهت پایین تر بدتر از ظرفیت خودشان حرکت کردن، برای چیست؟ چرا این امکان برای آنها هست؟ و برای چه خدا این تقدیر را کرد؟

قبل از اینکه فاعلیت منفی را توضیح دهیم، در شرایط مثبت، قبل از اینکه ابلیس بوسیله ی

امتحانات رد شود و به عنوان محور محیط طغیان شناخته شود و از بهشت رانده شود و در زمین هبوط کند و حیات زندگی در دنیا آغاز شود، خدا یک سری از مخلوقات را (که نوعاً بحث است که نور پیامبر(ص) و ائمه را) خلق کرده بود، که آنها در بهشت حیات داشتند و خدا را تسبیح، تحلیل و تحمید می کردند و در روایات دارد که: «ما بودیم و خدا و حظی داشتیم.» هر روز این انوار پاک نسبت به دیروز بزرگ تر و کامل تر می شدند. و از این تکامل و قبض و بسطی که پیدا می کردند و حظّ بیشتری می برند، و وقتی خدای متعال در آنها تصرف می کند و بر انوار پاکشان صلوات می فرستد، انبساط بیشتری پیدا می کنند. چون حضور بیشتر و انبساط و ترکیب بیشتری پیدا می کنند، لذا لذت بیشتری می بردند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: انسان انبساط بیشتری پیدا می کند؟

حجّه الاسلام و المسلمین صدوق: هر مخلوقی. فرق نمی کند. خدا مخلوق را خلق کرده است و مخلوق مرکب است و در ترکیب اش به آن اضافه می شود. و از این اضافه شدن، انبساط پیدا می کند و به تبع آن از این انبساط، لذت بیشتری می برد. پس فلسفه خلقت، انبساط بیشتر، توسعه بیشتر و بیشتر لذت بردن است. یعنی فلسفه خلقت نفع اش به مخلوق بر می گردد، نه به خدا. خدا مخلوقات را مرکب قرار داد چون ذات مرکب این است که مدام رشد کند و از انبساط اش لذت ببرد. این از نکات مهمی است، که مخلوقات مجرد نیستند، بلکه مرکب هستند. اگر مرکب باشند، رشد و تکامل در آنها معنی دارد و از رشد و تکامل علاوه بر اینکه رنج نمی برند، بلکه لذت می برند و مدام نورانی شدن، بزرگ تر شدن و بهجت فوق بهجت است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: خب اینها در شرایطی است که هنوز فاعل منفی خلق نشده است!

حجّه الاسلام و المسلمین صدوق: بله! خلق نشده است. درسته است؟ یعنی به تعبیر دیگر

داریم از نظر ریاضی دنیای مثبت را می گوئیم. خب عدد منفی، یعنی مخلوق منفی از کجا پیدا

می‌شود؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: اصلاً برای چه هدفی خلق می‌شود؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: برای چه به وجود می‌آید؟ در همان فرض ریاضی اگر بخواهیم فضاهایی درست کنیم تا بیشتر از چیزی که الان هست بخواهیم به آنها بدهیم، می‌گوییم یک محیط درست می‌کنیم که در حین اینکه رشد می‌کند، یک عده هم به آنها ضربه بزنند و حین ضربه زدن، (نه حین یک زندگی طبیعی) ما می‌خواهیم باز هم به آنها عطا بکنیم و در دنیای مثبت بدون اینکه کسی بخواهد به آنها ضربه بزند، داشتیم عطا می‌کردیم، حالا یک کسی به آنها ضربه هم بزند. این مخلوق هم دوباره بگوید یا خدا و خدا بخواهد باز به او عطا کند. آنوقت جنس چیزی که الان می‌دهند با قبلی که بدون کتک خوردن می‌دادند، خیلی متفاوت است. دقت کنید جنس آن!

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی جدای از درجات و مقدار آن!

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: می‌خواهم بگویم حجم کیفی‌اش متفاوت است. فرض کنید قبلاً چنین چیزی نبوده است که انسان همراه با درد درخواستی از خدا داشته باشد و دعا بکند و خدا بخواهد یک چیزی به او بدهد، بلکه قبلاً فرض زندگی طبیعی بوده است. در یک چهارچوب طبیعی تنها یک ظرفیت بوده و ظرفیت بیشتری نداشته که بخواهند به او بدهند، اما حالا یک کسی مزاحم او می‌شود، با اصطلاح او را کتک می‌زند، و او دوباره یا خدا می‌گوید، آنگاه مقیاس صلواتی که الان خدای متعال می‌فرستد، کلاً خیلی فرق می‌کند. لذا تقدیر شد که مخلوقات در دستگاه الهی همراه با فاعلیت‌های منفی خدا را بخوانند. این بهشت فوق بهشت می‌شود. یعنی آن بهشتی که حضرت آدم(ع) در آن بود، بهشت طبیعی و عادی بود. ولی بعد از طی این مسیر در این دنیا و گذراندن همه این امتحانات، جنس بهشت بعدی را که می‌بینند، فرق می‌کند. نه اینکه هیچ ربطی به بهشت اولی نداشته باشد، ولی کیفیت و مقیاس بزرگ شدن آن، در یک افق و عرصه‌های دیگر

است. یعنی فلسفه خلقت فاعلیت منفی که به تبع آن همه این بحث‌های حیات در دنیا و هدایت و خط هدایت و خط ضلالت و.... مطرح می‌شود لغو نیست. بلکه برای تکامل انسان هاست. تکامل فوق تکامل! بهشت فوق بهشت! تنوع و کثرت آن، و مقیاس وحدت و کثرت نعمات و صلوات خدای متعال خیلی عوض می‌شود. این فلسفه حکمت خدای متعال برای خلق فاعل‌های منفی است. هنوز بحث این مصداق و آن مصداق نیست. لذا بحث از نقشه خلقت و ایجاد بستر آن، و سپس تحقق آن خیلی معنادار می‌شود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: شما که این طور توضیح می‌دهید من فکر می‌کنم (نعوذ بالله) خدا بیشتر به خاطر لذت خودش این تکامل را قرار داده است.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: خدا چه لذتی می‌برد؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: اینکه بنده، یا عبد مدام به درگاه خدا پناه ببرد.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: خب از پناه بردن ما به در خانه خدا، به خدا چی می‌رسد؟

کسی که قدرت مطلق است چیزی به او اضافه و کم نمی‌شود. کسی که همه چیز دارد و خالق

ما، خالق زیبایی، خالق قانون و خالق لذت است.... کسی که خالق لذت است که خودش لذت

نمی‌برد فلسفه خلقت به مخلوق بر می‌گردد.

سرکار خانم فاطمه صدوق: خب برای چه ما لذت ببریم؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: چون مخلوق مرکب است و مجرد نیست و تناسبات

مرکب، قبض و بسط پیدا کردن است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: می‌خواهم بگویم خدا از لذت بردن ما، لذت می‌برد دیگر!

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: خدا چه لذتی می‌برد؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: می‌گوید فتبارک الله احسن الخالقین. منظورم این است که خدا از

اینکه توانسته است چنین مخلوقی را خلق کند، که بتواند لذت ببرد به خودش می‌بالد.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: به آن چیزهایی که می‌خواهید به خدا نسبت بدهید می‌رسیم. اصل بحث این است که آیا کسی که خالق لذت است، خودش لذت می‌برد؟ او خود موجد لذت است. یا مثلاً کسی که زمان را ایجاد می‌کند، زمان دارد؟ یا کسی که مکان را خلق کرده است، خودش مکان دارد؟ دیدن و شنیدن را او خلق کرده است. آیا خودش می‌بیند؟! یعنی چه می‌بیند؟ دیدن یک امری است که صورت‌ها را می‌گیرد. خود دیدن و صورت‌ها را او خلق کرده است. اصلاً در توصیف خدای متعال و اراده او و مشیت او باید مدام معنی تنزه از مخلوق بکنیم. یعنی هر چه می‌گویید در رابطه با تناسبات مخلوق است. این چند اصل فلسفه را که گفتم، دقت کنید. که در آینده ان شاء الله با علم اصول فقه احکام حکومتی ریشه همه این بحث‌ها را در کلمات مبارک آقا امیرالمؤمنین و نهج البلاغه و امام جعفر صادق(ع) و امام محمد باقر(ع) و تمام معصومین(ع) واضح می‌شود. یعنی از کلمات آنها مرزوق خواهیم بود. ولی الان داریم چهارچوب عقلانی را بحث و استدلال می‌کنیم. چهارچوب نقلی و مستندات نقلی هم دارد که خواهیم گفت. این مباحث پیش فرض‌های ورود به بحث فهم از قرآن هست.

سرکار خانم فاطمه صدوق: این جمله درست است که: جریان تابش خورشید عقلانیت، نور امامت است.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: بله! یعنی شما در حیات زیستی‌تان از کجا نور می‌گیرید؟ از خورشید. حالا در حیات علمی‌تان نوری که جای خورشید باشد، چه نوری است و از کی می‌گیرید؟ از معصومین و پیامبر(ص).

سرکار خانم فاطمه صدوق: این تویخ تاریخی که فرموده بودید، فقط برای اهل ادیان بوده

است؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: امت‌ها توبیخ می‌شوند. مثل امت‌های بعد از پیامبر(ص) که رد شدند. عذاب‌ها راجع به امت‌هاست. شما مردم ایران را بعد از هزار و چند صد سال جزء امت‌های مقبول می‌بینید. یعنی در محیطی که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم، محیطی است که خدای متعال از ما راضی است. به همین دلیل باب رحمتش به طرف این امت باز هست. بعد از پیامبر(ص) تا کنون فقط این امت است که قبول شد. بقیۀ امت‌ها رد شدند. توجه کنید که امت غیر از اصحاب است. یک سری از اصحاب در طول تاریخ قبول شدند ولی امت پیامبر(ص)، قرآن را مهجور کردند، که در قرآن کریم پیامبر(ص) به خداوند می‌فرماید: «این قوم من، قرآن را مهجور کردند.» یعنی خود پیامبر(ص) از امتشان به خدا شکایت کردند.

و السلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته

باسمه تعالی

جلسه هفتم

موضوع: تفسیر قرآن

تاریخ: ۱۳۹۰/۴/۱۲

سرکار خانم فاطمه صدوق: اگر اجازه دهید ۳ سؤال از جلسه قبل بپرسم.

اول اینکه مخلوق مرکب است و مجرد نیست یعنی چی؟ در علم شیمی تعریف مرکب و مجرد بودن مشخص است، اما مخلوق از چه جهت مرکب است و مجرد نیست.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: توضیح دهید در علم شیمی به چه معنی است؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: ماده مجرد، ماده‌ای است که فقط یک نوع عنصر دارد. اما ماده مرکب از دو یا چند نوع عنصر تشکیل شده است. حال از چه زاویه ای می گویند که مخلوق مرکب است؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: مجرد یعنی یک امر بسیط که تغییرناپذیر است. مثلاً آقایان بعضی از مخلوقات خدا مثل ملائکه یا عوالم غیبی را مجرد می گویند و عالم غیر ماده را بسیط می دانند که در آن تغییر نیست. اما عالم ماده را مرکب می نامند. آقایان فقط عالم ماده و جسم را مرکب می دانند و بقیه ی عوالم را مجرد می گویند اما ما به نظرم ان عوالم آخرت هم مرکب است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی آقایان عالم برزخ را مجرد می گویند؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: فقط عالم ماده را مرکب می‌دانند. پس وقتی که می‌گوییم مرکب، در مقابل مجردی است که آقایان می‌گویند. تعریف علم و روح را مجرد می‌دانند. اما جسم را چون غذا می‌خورد و رشد می‌کند مرکب می‌دانند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: در روایات برای ما مشخص نکردند که کدامشان مجرد است و کدامشان مرکب؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: روایت هست. در نهج البلاغه هست، هر چیزی که رؤیت داشته باشد، (تعدد) کثرت پیدا می‌کند. اما حالا بحث سر این است که شأن بساطت، شأن وجود حضرت حق جلت عظمه است که تغییرناپذیر است. فقط خدای متعال است که تغییرناپذیر است. خدای متعال هر مخلوقی را که خلق کرده است، اعم از عوالم ماده، عوالم غیب، عالم برزخ، عالم بهشت، مرکب هستند و قابلیت ترکیب و رشد دارند، و خدا خلق می‌کند تا مخلوق رشد کند و به آن اعطا و اضافه شود. اگر خلق بکند و ساکن نگه دارد، کار لغوی است! خود این هم معنی ندارد که خلقی را ثابت نگه دارد. یک بحث فلسفی مفصل دارد. کل بحث عقلانی که در فلسفه بوده، بحث تغایر که از بداهت شروع می‌شود یا غیر قابل انکارها یا... بحث‌های فلسفی است و بحث‌های زیادی دارد. یعنی تناسبات مخلوق دوئیت و کثرت است. مخلوق است که تغییرپذیر است و زمان و مکان دارد. وصف و رنگ به رنگ شدن دارد. از یک وضع به وضع دیگر انتقال می‌یابد.

بساطت و عدم تغییر و زمان و مکان و وصف نداشتن مخصوص خدای متعال است. «لم یلد و لم یولد» که نه زاییده می‌شود و نه می‌زاید! این فقط مخصوص خدای متعال است. ما هیچ درکی از بساطت نداریم و بسیط را چیزی تعریف می‌کنیم که اوصاف ترکیب را نداشته باشد. چون ترکیب را می‌شناسیم و خودمان را به آن نسبت می‌دهیم. پس در مرکب بودن شناور هستیم و او را تنزیه می‌کنیم و می‌گوییم او از این جنس نیست. تغییر نمی‌کند. رشد ندارد. انقلاب از یک وضعی به

وضع دیگر ندارد. هر چه در رابطه با ترکیب می‌گوییم او مبرا از این گفته هاست.

در رابطه با شنوایی خدا، بینایی خدا، روایات بسیاری است که معصوم توضیح می‌دهد، که در رابطه با اوصاف خدای متعال این طور نیست که ابزاری داشته باشد و او با آن ابزار بشنود. خدا شنوا هست اما نه با ابزار. خدا بینا هست اما نه با چشم! چون در دیدنش، شنیدنش، فعلش و حضورش محتاج کسی یا چیزی نیست. یک ترکیب به هر شکل که باشد خدا آنگونه نیست. هر چه که در رابطه با ترکیب است، او خلق کرده است. او موجد وصف است. او موجد ترکیب است. موجد تغایر است، موجد مکان است، موجد زمان است. کسی که زمان و مکان را خلق کرده است، که خودش مکان و زمان ندارد. حال این بحث مفصلی دارد و فرهنگستان همه مقلطه‌ها را در این بخش گرفته است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: در جلسه ی قبل فرمودید فلسفه خلقت لذت بیشتر بردن است.

تعریف شما از لذت چیست؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: انسان از قبض و بسط لذت می‌برد. مثلاً من الان در یک مکانی روی زمین هستم. وقتی مرا بالای پشت بام ببرند، از آن بالا حضور بیشتری پیدا می‌کنم. یعنی کل این منطقه پایین تحت دید، علم یا فاعلیت و تصرف من واقع می‌شود. بنابراین انبساط پیدا می‌کنم. از این عمل انبساط یک حالتی در انسان پیدا می‌شود که به آن لذت می‌گویند. این بحث مفصلی دارد. اصل ریشه هر امری در بشر، اعم از آرامش، لذت و هر مفهومی را که در نظر بگیرید باید به تعریف ترگب برگردد. و تکامل هر چیز مرکب به این است که اگر در یک وضعی قرار دارد، و چیزی به آن اضافه شود بنابراین قبض و بسط پیدا می‌کند. در نتیجه انبساط بیشتر و گستردگی بیشتری پیدا می‌کند. از این گستردگی لذت بیشتر می‌برد. آرامش این است که این ترکیب احساس می‌کند هرگز تمام نمی‌شود. همان بحث تکیه به قدرت نامحدود خدا که در جلسه

ی قبل گفتیم که به قدرت خدای خودش تکیه می کند. دیگر آرام می شود. حتی اگر بعد از آن او را تجزیه هم نکنند. ولی بداند که دوباره ترکیب خواهد شد. مثلاً الان موقتاً به دو بخش تجزیه شده است و بداند آن قسمتی که آزاد شده است، دوباره با یک چیز دیگر ترکیب می شود و بزرگ می شود. پس از هیچ تجزیه ای هم نمی ترسد. پس آرامش به تکیه بر قدرت نامحدود خدا برمی گردد و لذت به قبض و بسط انسان! وقتی با اعطا کردن به او اضافه بشود لذت می برد. از همه ی این جذب و دفع ها لذت می برد. مثلاً غذا می خورد، بیشتر می بیند، بیشتر می شنود، آوا و موسیقی گوش می دهد یا منظره جدیدی می بیند.... از همه ی اینها لذت می برد. حالا اینها بحث های مفصلی دارد.

سرکار خانم فاطمه صدوق: من متوجه نمی شوم که چرا خدا هدف از آفرینش را لذت گذاشته است؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: هدف از آفرینش تکامل است و انسان از تکامل لذت می برد. تناسبات ترکیب تکامل است، نه ایستادن و توقف و تجزیه و افول و از بین رفتن! تناسب آن چیزی که نسبت دارد، یعنی ذاتی اش است. در فلسفه وقتی می گویند یک چیزی ذاتی است یعنی مثلاً شوری ذات نمک است. حال شما می خواهید بگویید ذاتیات ترکیب چیست؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: در علم شیمی یک جدول تناوبی مندلیف داریم که به سری آخر آن، گازهای کامل شده، گازهای نجیب می گویند.

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: داریم بحث فلسفی می کنیم. یعنی می خواهید بگویید که زمانی هیچ چیزی نبوده است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: می خواهم بدانم منظورتان در این بحث می گنجد؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: نه! می خواهیم بگوییم همه آن بحث ها در بحثی که ما

می‌گوییم می‌گنجد.

سرکار خانم فاطمه صدوق: بله! یعنی می‌توان به این مصداق تکیه کرد؟

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: بحث مصداق نیست. بحث فلسفی است. می‌خواهیم بگوییم یک وقت بوده که خدای متعال، هیچ چیزی خلق نکرده بود. خودش بود و... اما وقتی که خلق می‌کند، آن چیزی که خلق شده است، خودش نیست. بسیط خلق نمی‌کند. یک چیزی که خلق می‌کند، مرکب است. پس مخلوق مرکب است. باید در مرکب تغییر و تکامل باشد. بنابراین چون در مرکب باید تصرف شود و تکامل پیدا بکند، پس فلسفه خلقت هم تکامل خود مخلوق می‌شود و به خودش بر می‌گردد. پس دارید تناسبات ترکیب را می‌گویید. در نتیجه کاری نداریم که خدا چه طور ایجاد کرده است. می‌گوییم حالا که هست باید کامل بشود و از این متکامل شدن لذت می‌برد. پس فلسفه خلقت، تکامل و لذت بردن خود مخلوق است. می‌گویید چرا؟ می‌گوییم: چون تناسب ترکیب همین است. با ترکیب چیز دیگری تناسب ندارد. معدوم شدن، زوال پیدا کردن و از بین رفتن، تناسبی با ترکیب ندارد. بحث وجود و عدم و اصل تبدیل است. فلسفه چرایی؟ چیستی؟ چگونگی؟ بحث مصادیق نیست. مصادیقی را می‌رسیم که چگونه به مصادیق فیزیک، شیمی و... فلسفه مبدأ تولید بقیه علوم است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: فرمودید چهارچوب نقلی فلسفه خلقت فاعلیت‌های منفی را خواهیم گفت.

حجة الاسلام و المسلمین صدوق: روایاتی هست که خدای متعال قبل از اینکه این عالم را خلق کند، نبی اکرم(ص) را خلق کرده بود. زمانی که هیچ چیزی را خلق نکرده بود و این ذات مقدس را در؟؟؟؟ از تسبیح، تهلیل، چند هزار سال این چیزها را گفته است و بعد در کتاب‌های مرحوم صدوق هست، و اوصاف قبل از خلقت این عالم را توضیح داده است. کیفیت خلقت انبیاء

از باقیمانده نور ائمه است و کیفیت خلقت صالحین از بقیه نور انبیاء، کیفیت خلقت شهدا از باقیمانده نور صالحین و اضافه نور صالحین... یک کیفیت را به این صورت گفته‌اند. قبل از اینکه حیات در این دنیا شروع شود. عرش به نور پیامبر(ص) خلق شده است. ملائکه به نور آقا امیر المؤمنین، آسمان و زمین به نور حضرت زهرا(س)، خورشید و ماه به نور امام حسن مجتبی(ع) خلق شده است و بهشت به نور امام حسین(ع)! روایت‌هایی که انصراف به قبل از خلقت فاعل‌های منفی دارد، هست.

یا مثلاً می‌گویند شیطان چند هزار سال خدای متعال را عبادت کرده است، خب معلوم می‌شود که اینها خلق شده بودند و بعد وقتی که خدا حضرت آدم(ع) را از گل خلق می‌کند و نحوه خلقت ایشان را هم می‌گویند که به چه صورت بوده است، و خدای متعال می‌خواست از طریق سجده بر حضرت آدم(ع)، ظرفیت نور نبی اکرم(ص) و آن چیزی که همه را به خاطر او خلق کرده است، به بشر نشان بدهد. لذا کسانی که سجده کردند آن نور را دیدند و آنهایی که نکردند، البته آن نور را در منازل رد شده و در حال انکار و از موضع ضلالت می‌بینند. و باز در نقلیات است که قبل از خلقت و بعد از خلقت حضرت آدم(ع) و نحوه ی قرار گرفتن ایشان در بهشت و دستور سجده کردن بر ایشان و رد شدن ابلیس و.... خدای متعال می‌خواست با تخلفی که حضرت آدم(ع) و حضرت حوا(ع) از آن درخت ممنوعه کردند که نماینده تخلف ابلیس از سجده کردن است، تذکر بدهد که در نظام خلقت فاعلیت منفی شروع شده است و مراقب باشید که از این درخت ممنوعه نخورید و این عمل انعکاس فاعلیت ابلیس بود که حضرت آدم(ع) و حضرت حوا(ع) به وسوسه‌های او فریب می‌خورند و به غرورشان تکیه می‌کنند و از آن درخت می‌خورند و باعث می‌شود تا از بهشت بیرون رانده بشوند و از آن عالم آسمان به زمین بیایند و خلقت زمین و دحو الارض و کیفیت آن و حیات در روی کره زمین شروع می‌شود و خدا می‌فرماید که منتظر هدایت

من باشید. هر کس هدایت پیدا کند، اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ! به وسیله ابزار هدایت من به سمت بهشت بر می گردد. و آن بهشت دوم که ما به آن بر می گردیم با بهشت اول کاملاً متفاوت است. بهشت اول وضعیت اثباتی محض است، اما بهشت دوم همراه با آن ثوابها و وعده‌هایی که خدای متعال داده است، و اصلاً ظرفیت بهشت همراه با پاداش عبادت و همراه با فاعلیت منفی کاملاً فرق می کند. البته توصیفاتی هم در رابطه با عالم برزخ، عالم قیامت، حشر، صراط، میزان، تا با چه تشریفاتی وارد بهشت می شوند و مسأله شفاعت و..... همه این مسایل وجود دارد.

یا مثلاً در قبل از خلقت این عالم دنیا در دعای شب عرفه، دعای سمات و ادعیه های مختلف اشاره دارد به اینکه چند هزار سال قبل از خلقت، نام مبارک ائمه اطهار(ع) کنار عرش بوده و بعد این دنیا آغاز شده است.

پس سه مرحله خلقت داریم. یک قبل از خلقت این عالم، دو خلقت این عالم و سه خلقت بعد از این عالم! که به آن قیامت می گوئیم که این دنیا برچیده می شود و خود زمین، کوه، ماه، خورشید و..... از بین می رود. خدای متعال در قرآن توصیفاتی دارد که این دنیا ثبات ندارد و ثبات برای حیات در بهشت و جهنم است. هر دو ثبات دارند. یعنی هم کسانی که در بهشت زندگی می کنند خلود پیدا می کنند و هم کسانی که در جهنم در حال عذاب هستند. لذا ثبات و پایداری برای زندگی در عالم بهشت است. نظم این دنیا نظم موقت است. نظم گردش خورشید، ماه، آب، دریاها و زندگی که در این دنیا هست، نظم اینها غیر پایدار است و بنا به وعده‌های قرآن همه برداشته می شود. "اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَاِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ." خیلی از سوره‌ها ناظر به برچیده شدن نظم این دنیا هست. پس زندگی در این دنیا هم کوتاه است و هم موقت! و هم وعده داده شده است که برداشته می شود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: آیا این روایت درست است که خدا مقام پیامبری را به همه عرضه

کرد ولی فقط پیامبر(ص) بود که این مسؤولیت را به عهده گرفت؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: در رابطه با این بخش حضور ذهن ندارم. ممکن هست که چنین چیزی باشد، در رابطه با عهدهایی که از انبیاء گرفته شده است. همان طور که به همه مخلوقات بار امانت امتحانات عرضه شد و فقط انسان و جن قبول کردند. بار امانت پرچمداری توحید هم باید به صورت طبیعی بین انبیاء عرضه شده باشد. یعنی همه اش با فاعلیت خود ما بوده است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی می خواهم بدانم مثلاً من به عنوان کسی در نظام خلقت، این سیر زندگی را انتخاب کردم؟ و قبول کردم کسی به نام فاطمه باشم؟!
حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: نه! کسی به نام فاطمه و این سیر زندگی مطرح نیست. ما کسانی هستیم که در عالم زر قبول کردیم و از ما عهد گرفتند که فاعلیتمان بتواند در دنیای امتحانات هم منفی و هم مثبت بشود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی همه کلیت آن را قبول کردیم.

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی آنهایی که انسان و جن شدند قبول کردند. ولی مثلاً بادها، کوهها. آسمان، زمین، خورشید، ملائکه و..... بقیه مخلوقات خدا قبول نکردند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: جزئی تر از آن چه؟

حجۀ الاسلام و المسلمین صدوق: جزئی تر به نظام فاعلیت خودمان که وضعیتمان را شکل می دهد برمی گردد. چون قبول کردیم فاعلیت داشته باشیم، هم میتوانیم در فضای ابلیس زندگی کنیم هم در فضای انبیاء! و این را بعد از سن بلوغمان رغم می زنیم. در روایات هست که در همان عالم زر امتحاناتی شدیم و به همه گفتند که از این آتش عبور بکنید. یک عده ترسیدند و نرفتند و سریع ترین کسی که این امر را انجام داد، نور پیامبر(ص) بود و بعد از آن ائمه و بعد بقیه انبیاء و

یک عده‌ای هم ماندند. چنین امتحاناتی که ما مفهومش را نمی‌دانیم و جزئیاتش برایمان قابل درک نیست، بوده است. به تناسبات آن چیزی که در عالم زر بوده مشخص می‌شود که اهل ایمان هستیم یا اهل کفر یا اهل نفاق! و در سلب چه کسی هستیم؟

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

باسمه تعالی

جلسه هشتم

عنوان: عقل دین محور

موضوع: تفسیر قرآن

تاریخ: ۱۳۹۰/۶/۱۷

حجه الاسلام و المسلمین صدوق: اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین. الحمد لله و صلوه علی رسول الله و علی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین و لعن علی اعداهم اجمعین من الان الی یوم الدین.

ظاهراً بحث عقلانیت است. درست است؟!

سرکار خانم فاطمه صدوق: در جلسه ی قبل فرمودید که عقل حتماً در فهم از قرآن دخالت دارد ولی ما بین فهم عرفی و فهم تخصصی است.

حجه الاسلام و المسلمین صدوق: پس موضوع کار عقل این است که به آن وحی نمی شود و باید کیفیت فهمی را که برای انبیاء و معصومین پیدا می شود را سلب بکند، که به آن وحی می گویند که چنین فهمی پیدا نمی شود.

در عین حال فهم عرفی و عوامانه، یعنی فهمی که غیر تخصصی باشد را هم نقد می کنیم. پس باید بتواند تخصص خودش را بین این دو سلب تعریف بکند و این تخصص هم باید اجتماعی

باشد. یعنی جامعه‌ی فقیهان ما، در هر زمان و مکان بتوانند این مسیر و این مراحل را که برای فهم

از قرآن پیدا می‌شود را بروند، تا بقیه‌ی فقیهان بتوانند آن را تکرار کنند. خب دیگر چه گفتیم؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: عقل در فهم از دین باید در قدم اول تعبّد را تمام کند، یعنی:

اول، در حفظ جهت دچار انحراف نشود.

دوم، این فهم و این کار عقلانی تبدیل به منطقی شود یعنی تکرارپذیر باشد.

حجه الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی در واقع باید اجتماعی بشود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: سوم، به پذیرش جامعه علمی خودش برسد.

حجه الاسلام و المسلمین صدوق: خب پس در قدم اول چون موضوع این کار عقلانی، تجربه

و یک کار نظری نیست، بلکه امری است که باید به یک متنی نسبت داده شود؛ لذا باید در قدم اول

تسلیم بودن به آن متن تمام بشود. برای خود این کار، یعنی کیفیت تسلیم شدن به یک متن، باید

قواعدی ذکر بشود و این تسلیم بودن، باید تبدیل به یک زبان و یک قوانینی بشود، سپس آن قوانین

باید به پذیرش جامعه‌ی فقها هم برسد. بنابراین می‌شود تعبّد، تقنین، تفاهم اجتماعی! خب دیگر چه

گفتیم؟

سرکار خانم فاطمه صدوق: فرمودید سه احتمال را در اول بحث بیاورید:

۱. روشنفکران (تجربه گرایان)

۲. ارسطویی (عقل)

۳. فلسفه نظام ولایت (عقل دین محور)

حجه الاسلام و المسلمین صدوق: یعنی می‌خواهیم بگوییم آن احتمالاتی را که گفتیم

همان (تعبّد، تقنین، تفاهم اجتماعی) نظر نظام ولایت است.

در رابطه با نگاه تجربه گرایان، آنها در اصل اولیه شان در فهم از متن، این نیست که تسلیم

متن باشند. بلکه از هر متنی به نفع اهوای خودشان، به نفع محیطی که دارند می‌سازند، استفاده می‌کنند. چرا این کار را انجام می‌دهند؟ یک کسی می‌تواند براساس اهوای خودش، دنیای خود را بسازد و کاری به متن قرآن، متن انجیل، متن تورات نداشته باشد. یعنی می‌تواند کافر باشد. به دنبال ساختن دنیای مادی خودش است. ولی روشنفکران چون با جامعه مذهبی مواجه هستند و این جامعه معتقد به این کتابهای آسمانی هست، لذا باید برای دنیای خودشان یک روکش مذهبی بگذارند. باید استنادات مذهبی درست کنند و برای این کارشان باید شکل و نسق دینی درست کنند، تا بتوانند جامعه دین‌داران را به دنیای خودشان دعوت کنند. پس محتاج به نسبت دادن کارهایشان به کتاب مقدس هستند. لذا تفاوتشان با فلسفه نظام ولایت در جهت گیری است. یعنی از ابتدا جهت گیری بنا ندارد تسلیم بشود. بلکه بنا دارد مجادله کند، توجیه کند و برای این توجیه خود و مجادله خود، کار قاعده‌مندی را مهندسی نمی‌کند. بلکه هر اصل و هر توجیه را قانون می‌نامد. لذا بعد از پیامبر(ص) افراد زیادی که در مقابل معصومین(ع) قرار گرفتند، روش‌های باطلی را مثل قیاس، استحسان، استصلاح، بنا نهادند و از گفتن این امور ابایی نداشتند. در واقع برداشت خودشان از دین را به مردم تحمیل می‌کردند، نه آن قرائت‌هایی را که خدا از کتابش می‌خواست. لذا در این صدوپنجاه سال اخیر هم شیوه‌های جدیدی از انحراف و تسلیم نشدن در فهم از دین به مردم تحمیل کردند، مثل دینامیزم قرآن! که پیچیدگیهای دینامیزم قرآن بیشتر از قیاس و استصلاح و تأویل است.

در اینجا فقط کاری به حکم ندارند. یعنی در یک سری از روش‌ها فقط به حکم کار دارد و برای استنباط از دین زاویه و انحراف درست می‌کند. اما در دینامیزم، هم تکلیف، هم توصیف و هم ارزش، در تمام وجوه هرچه که از دین باشد را به عنوان یک مجموعه به سمت کفر می‌کشاند. پیچیدگی آن از این جهت است و سعی می‌کند ارزش‌هایی که در نزد خودش و

جامعه گمراه خودش هست را بر ارزش های دین تحمیل کند.

سرکار خانم فاطمه صدوق: یعنی تا حد تکلیف جلو می رود؟ یعنی قبلاً تا حد توصیف و

ارزش بوده و حال تا حد تکلیف جلو می رود؟

حجه الاسلام والمسلمین صدوق: نه! قبلاً در حد تکلیف بوده، حالا در حد توصیف و

ارزش هم آمده است. حرفشان هم این است که یک اعتقادی که کفرآمیز هست را به عالم

نسبت می دهند که عالم دارای یک دینامیزی و یک موتوری هست که وقتی این موتور را

روشن کنید، دیگر در ریل خودش در طول تاریخ حرکت می کند و جلو می رود. این نحوه فهم

از عالم را به اعتقادات قرآن و توصیفات قرآن که در قرآن هست، تحمیل می کنند و همان مسئله

جبرگرایی و قانون مداری و اینکه دست خدا به قوانین بسته است را می گویند، بعد بخش

فقهی قرآن که احکام باشد را می گویند که نباید با دینامیزم حرکت عالم ناهماهنگ باشد. سپس

فقه را بر اساس این اعتقادات باطل توجیه و تأویل می کنند.

لذا این روش های باطلی هست: قیاس و استحسان و استصلاح و تأویل و دینامیزم قرآن.

اما روش دیگری که در حوزه گفته شده بود، کلی نگری بود، درست است؟

منطق صوری همان منطق ارسطویی است که سه حوزه را معین می کند. یک حوزه

جزئیات است که مربوط به علوم هست. یک حوزه ی دیگر کلیات است، که مربوط به عقل

فلسفی است، یا به تعبیر دیگر تقسیم آن به این صورت است، می گویند کلی ما، در خارج یا به

ازاء دارد یا ندارد. آنکه دارد، یا به تمامه است یا ناقص است. آنکه مصداق آن در خارج به

تمامه هست، امور کلی می شود. آنکه مصداق آن در خارج به بعضی از اجزای در خارج صدق

می کند، امور جزئی می شود. پس امور جزئی به علم واگذار می شود، که در خارج مصداق را به

حقیقه مطالعه می کند، بلکه راجع به جزئی از آن تحقیق می کند. مثلاً راجع به کبد یا کلیه

تحقیق می‌کند. راجع به هویت انسان به وحدت تحقیق نمی‌کند. مسئول وحدت این مصداق حقیقی در خارج به عهده فلسفه است. اما قسمت دوم: که در خارج ما به ازاء ندارد. آنکه ما به ازاء ندارد، امور اعتباری را شامل می‌شود. امور اعتباری یعنی جعل نسبت. یعنی عقل می‌آید و یک نسبیتی را اعتبار می‌کند. عقلاء این کار را می‌کنند. پس در خارج ما به ازاء ندارد. عقل آن را ایجاد کرد. حالا اگر این برای، یا هدف نداشته باشد، اوهام غیر معتبره می‌شود. اگر هدف داشته باشد، پس جعل نسبت است. مثلاً چراغ قرمز را تعبیه می‌کنند، برای اینکه پشت یک چهارراه ماشین بایستد، برایش هدف دارند. خب این می‌شود جعل نسبت که معتبر است. غیرمعتبره نیست. حالا اگر این جعل نسبت هدف اش، هدف تامی باشد، این می‌شود وحی! اگر هدف اش تام نباشد، می‌شود بنا عقلاء. قابل تغییر است. پس به طور کلی فلسفه ارسطویی وحی را نه در جزئیات و نه در کلیات بلکه در اعتبارات تعریف می‌کند. در اعتبارات، اعتباراتی که هدف دار باشد و در آن هدف داری، هدفهایی که تام باشد، یعنی تمام وجوه را ببیند، این وحی می‌شود. یعنی به تمامه هدف را ببیند. هدف را وهله ای یا مقطعی یا جزئی نبیند. به تمامه حقیقه هدفی که آن نسبت را برایش جعل می‌کند، ببیند. مثلاً گفته است که نماز بخوان، روزه بگیر و.... جعل می‌کند دیگر خدا اینطور می‌گوید.

این فقط مخصوص وحی است که تغییر ناپذیر است. چون هدف را تام دیده است، این جعل نسبیتی که می‌کند دیگر تغییر نمی‌کند. ولی مثلاً در مجلس شورای اسلامی، اگر علامت قرمز را برای خطر گذاشته اند، فردا ممکن است استدلال کنند و بگویند به جای رنگ قرمز، یک رنگ دیگر بگذاریم. چون هدف را کامل ندیده بودند، قابلیت تغییر دارد. اما وقتی کسی یک هدف را کامل می‌بیند، بعد یک وصفی را معین می‌کند که مثلاً نماز بخوانید، روزه بگیرید و.... دیگر عوض نمی‌کند. به آن وحی می‌گویند. یعنی وحی جعل نسبیتی است که هدف را تام

دیده است. به طور مثال عقلاء یعنی همین نماینده‌های مجلس، یک هدف و یک غرضی را می‌گذارند و به تبع آن این جریمه‌ها را برای راهنمایی و رانندگی قرار می‌دهند، بعد از مدتی متوجه می‌شوند که همهٔ مطلب را تمام ندیده بودند، لذا آن را عوض می‌کنند. می‌بینید مدام مجلس‌ها این قوانین و جعل نسبت‌ها را تغییر می‌دهند. یعنی می‌خواهم بگویم وحی در اعتبارات تعریف می‌شود. در کلیات و در جزئیات تعریف نمی‌شود.

سرکار خانم فاطمه صدوق: اینکه وحی در اعتبارات تعریف می‌شود، نظر حوزه است؟

حجه الاسلام والمسلمین صدوق: بله نظر حوزه است.

سرکار خانم فاطمه صدوق: آنوقت شما اعتقاد دارید وحی در کلیات و جزئیات هم وارد

می‌شود؟

حجه الاسلام والمسلمین صدوق: نه! اصلاً چنین تقسیماتی نداریم، که به کلی و جزئی و

اعتبارات تقسیم کنیم. بلکه به امور اختیاری تقسیم می‌کنیم. می‌گوییم بر همه ی اینها اختیار

حاکم است. هم در جزئیات، هم در کلیات و هم در اعتبارات. می‌گوییم این امور اختیاری

هستند. در امور اختیاری هم، یا جهت به سمت کفر است، یا جهت به سمت ایمان است، یا

جهت به سمت نفاق است. همه چیز را تحت عنوان ایمان و نفاق و کفر می‌آوریم. بعد هر

کدام از اینها دارای توصیف، تکلیف و ارزش هستند. «توصیف» متناظر با همان کلیات است که

آنها می‌گویند، «ارزش» اخلاقیات است که در این تقسیم بندی حوزه وجود ندارد، و باید و

نباید هم، «تکلیف» می‌شود. بنابراین تقسیماتش چیز دیگری است. آنوقت همین را هم

می‌توانیم تقسیم بندی به نفاق و کفر و ایمان کنیم و دوباره در تقسیمات دیگری هم ضرب

می‌شود. یعنی در فلسفه نظام ولایت مبنا کلی نگری نیست، مجموعه نگری هم نیست، ولایت

محوری است، اختیار محوری است. ولایت، تولی، تصرف در آن جاری است. خب اگر اختیار

بخواهد حاکم شود، باید بگوییم که چگونه عقل تسلیم ایمان می‌شود؟ تسلیم مشیت تبارک و تعالی می‌شود. یعنی تولی به اراده ی کسی بر می‌گردد که صاحب این متن است، که مترجمان وحی هستند، یعنی به وجود مبارک حضرت ولی عصر(عج) بر می‌گردد. اگر فرد اراده اش را به اراده ایشان واگذار کند یا بخواهد تسلیم ایشان باشد، ایشان را تکویناً مربی خودش قرار می‌دهد. یعنی می‌گوییم خالق این اراده و خالق این عقل خداست. حال، خدایی که ارادهٔ ما و عقل ما را خلق کرده است، این کتاب، و بیان را (عَلَمَهُ الْبَيَان) و علم را خلق کرده است، چه می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد ربوبیت کند.

پس یک مرتبه ی خلق است، که به دست خدای متعال است و یک مرتبهٔ ربوبیت است. یعنی می‌خواهد این عقل و اختیار را بزرگ کند. پس چیزهایی که خلق شده است، اول و آخرشان ساکن و یک شکل نیستند. قابلیت اضافه شدن دارند. می‌تواند به عقل، علم و اختیار اضافه کند. لذا ربوبیت می‌کند و به آن اعطا می‌کند.

یک بحث دیگر هم بحث هدایت است. پس این قسمت اول یک طرفه بود، یعنی اراده ی خدا در خلق کردن و ربوبیت یک طرفه است. و کسی غیر از خدا نمی‌تواند خالق باشد. یعنی یک بنده در خلقت خودش مشارکت ندارد. در ربوبیت هم دخالتی ندارد که بخواهد بزرگش کند. پس در اصل خلقت و بزرگ شدن آن دخالت ندارد. ولی در هدایت دخالت دارد. آنجایی که اختیار و هوای نفس هست، می‌تواند تسلیم خالق باشد، یا می‌تواند از دستگاهی که او را خلق کرده است و ربوبیت می‌کند فاصله بگیرد. پس در هدایت است که کفر و نفاق و ایمان مطرح می‌شود. شاخصهٔ دستگاه ایمان، اختیاراتی است که می‌خواهد تسلیم دستگاه وحی باشد. خب یعنی یک انسان می‌خواهد بگوید که اگر من بخوام قرآن و کلمات شما را بفهمم و از مربی بودن و هدایتگر بودن شما بهره بگیرم، علاوه بر اینکه هم مرا خلق کرده اید، و هم

می‌توانید عقل مرا بزرگ کنید و صراط مستقیم را به من نشان بدهید، در پیدا کردن راه نمی‌گویید
من خودم مستقل هستم و تجربه من اصل است و این را در فهم از قرآن اصل قرار بدهد. یا
اینکه من خودم با عقل ام شروع می‌کنم به گمانه زدن و به گمانه‌های خودم در فهم از قرآن
تکیه می‌کنم.

ما می‌گوییم نه! من خودم را به صاحب این قرآن مسپارم، تا ایشان گمانه‌های درستی در
فهم از قرآن به من القا بکنند و نشان بدهند. پس عقل در اصل هدایت، (که من هدایت بشوم یا
نشوم)، خودش را به صاحب این متن یعنی دستگاه خدا و وجود حضرت ولی عصر(عج)
واگذار می‌کند. لذا از امام زمان(عج) کسب نور می‌کند.

خب حالا آیا هر کسی می‌تواند این ادعا را بکند؟ در این صورت هرج و مرج می‌شود.
چه کنیم؟

ما می‌گوییم مثلاً صد فقیه وجود دارد و همه شان ادعای کسب نور می‌کنند. پس باید
کسب تسلیم بودن خودشان و حفظ جهتشان را باید به صحنه عمل بیاورند. باید تسلیم
بودنشان را در تخصصشان و در قوانین و مراحل فهمی که می‌گویند نشان بدهند. که می‌گوییم
حداقل سه قاعده دارد: قواعد «عرفی»، «عقلی»، «عقلایی».

قواعد عرفی یعنی چه؟ قواعد عرفی یعنی ارتکازات. یعنی می‌گویند "آب" ذهن منصرف
می‌شود به اینکه توجه ما به این مایع جلب می‌شود. می‌گوییم "خودکار" متوجه به اینکه این
یک چیزی هست که می‌نویسد و امثال اینها.

پس ما به یک ارتکازاتی تکیه می‌کنیم. به این می‌گوییم قواعد عرفی یا قواعد زبانی! پس
حتماً زبان در فهم از متن دخالت دارد. نمی‌توان به مسئله زبان بی توجه بود. بعد می‌گویید
علاوه بر زبان که زبان عربی است و خدا با این زبان با ما حرف زده و منظور او همین کتابی

است که به ما داده است، حالا می‌گوییم چه می‌خواسته بگوید؟ این دلالت متن می‌شود.

پس با زبان، از متن، یک ظواهری را فهمیدیم. ولی اگر یک مقدار عمیقتر بشویم، می‌بینیم از اینکه این حرفها را زده است، به دنبال یک معامله و مشارکت در یک سرمایه گذاری است. به این دلالت متن می‌گوییم. متن دلالت به چه چیزی دارد؟ می‌گوید حرف اش یک لوازمی دارد. این لوازم را کی می‌فهمد؟ عقل می‌فهمد. پس یک دنیایی از دلالت داریم. یک قوانینی هم برای دلالت عقلی باید بدهیم. که مثلاً قسمت زبانی اش صرف و نحو و معانی بیان است....!

اینکه اگر چیزی فاعل، مفعول یا مجرور، منصوب و.... است چه معانی دارد؟ اینها بحثهای زبانی می‌شود.

در دلالت ها (بحثهای عقلی) چیزهایی که در اصول هست، مثلاً اگر امر بشود، نهی از ضد می‌کند یا اینکه معنی او امر چیست؟ و ... اینها بحثهای دلالت عقلی است که فقها بحث می‌کنند. یک بحث دیگر هم بحثهای عقلایی است، که مربوط به توبیخ و تشویق است. یعنی اگر جایی وجدان عمومی بود که همه یک چیز را رعایت کنند، مثل قوانین راهنمایی و رانندگی! بعد جامعه به همین‌هایی که وجدان شده است، اجازه می‌دهد که اگر کسی تخلف کرد، جریمه اش کنند. یعنی خیلی راحت یک قبضی می‌نویسند و او هم باید جریمه را پرداخت کند. اگر کسی این جریمه‌ها را ندهد به همین آقایان اجازه می‌دهند که او را به زندان بیاورند. آنوقت از اینکه او به زندان می‌افتد، یک چیزهایی را می‌فهمد. یعنی از زن و بچه و از خورد و خوراک محروم می‌شود!

پس سه سطح فهم داریم. انسان از امور زبانی یک چیز می‌فهمد، از لوازم عقلی یک متن، چیز دیگری می‌فهمد، از اینکه مجازاتش هم بکنند، یک چیز می‌فهمد. مثلاً پدر و مادر که فرزند را تنبیه می‌کنند. یا اینکه یک وعده جایزه اش را کم یا زیاد می‌کنند. این جایزه باعث

می‌شود که بچه یک چیزهایی را بفهمد. پس اولین سطح‌های فهم در رابطه با متن این سه سطح است، قواعد عرفی، عقلی و عقلایی.

از این عمیقتر هم هست. حالا می‌خواهیم بگوییم که باید برای آن علم تولید بشود. مثل بحثهای زبانی، که هم باید صرف بخوانند، هم باید نحو بخوانند، معانی بیان و غیره، تا چیزی بفهمند، در رابطه با بحثهای عقلی اش هم باید علم اصول بخواند برای قواعد عقلایی اش هم باید با حقوق و امر و نهی و اینکه چطور عدالت را ایجاد می‌کنند و؟! آشنا بشود و بفهمد. تا بتواند یک قواعدی را برای فهم از متن ارائه بدهد. حال این گزارش مختصری از علم اصول بود. قواعدی که در اصول درس داده می‌شود به این سه نسبت بر می‌گردد، نسبتهای زبانی، نسبتهای عقلی، نسبتهای عقلایی.

خب این یک نگاه نظری به بحث متن و بحث فهم از دین بود که اگر چهار چوب دین را به همین نوشتاری که به دست ما رسیده است محدود کنید، یعنی بریده از صاحبان دین ببینید، قواعد آن همین سه دسته می‌شود: قواعد زبانی، عقلی و عقلایی.

ولی اگر آن روشنفکری که عرض کردم را در نظر بگیرید، یک سری چیزهای دیگری هم داخل آن می‌شود. اگر نظریه نظام ولایت باشد، که از بحث اختیار بخواهید شروع کنید، یک قواعدی هم به آنها اضافه و کم می‌شود. یعنی وقتی می‌گویید قواعد زبانی، اختیار را در قواعد زبان هم بیاورید. یعنی زبان‌ها دسته بندی می‌شوند به زبان‌های الهی و الحادی. عقل و عقلاء هم همینطور است. اینها یک چیز ساکن و ثابت و کلی نیستند، که یک سری عموماتی در طول تاریخ بشر یک جور بوده اند. مثلاً فطرت بشر و مسائل عقلایی را که می‌گوییم که همه ی انسانها مثل هم نیستند. بلکه در همه جا اختیار می‌آید. نظام ولایت تقسیم بندی‌های خودش را دارد. و در آن امور تکوینی و فلسفه تاریخ و فلسفه اجتماعی می‌آید و همه این امور هم به سه

دسته ایمان و نفاق و کفر تقسیم بندی می شود، و به تبع آن به هر اندازه که جلوی فهم های انحرافی را گرفتید، بعد می توانید فهم های انحرافی را طبقه بندی کنید. یعنی یک نحوه فهم عمومی ثابتی را در نظر نمی گیرید. بلکه می گوئید فهم از قرآن تابع درجات ایمان است. مثلاً اگر درجات ایمان را به ده درجه تقسیم کنیم، درجه ایمان سلمان و ابوذر را جزء درجات اول قرار می دهیم و همینطور فهم از قرآن به مراحل پایین تر، مرحله نه و هشت و... می رسد. آنوقت باید برای وجدانیات و عقلانیاتش و زبان اش قواعد بدهید. باید یک تخصص تعریف کنیم. به قواعد عرفی، عقلی و عقلایی ساده ای که در علم اصول امروز گفته شده است، تکیه نمی کنید و تبعاتش را هم بازگو می کنید. یعنی وقتی خروجی قواعد عرفی، عقلی و عقلایی که در اصول گفته اند، بخواهد وضعیت مکلف را تعیین کند، می توان تنها به همین تکیه کرد و وظیفه مکلف را مشخص کرد. اما اگر بخواهید وظیفه جامعه را بگوئید، که جامعه سطوحی از اصناف و افراد و شکل های مختلف دارد، باید بتوانید نسبت آن را تعریف کنید. مثلاً فرض کنید رهبران نظام، ساختارها و بعد در سطح عموم، نهادهای مختلف، نهادهای خانواده، نهادهای اجتماعی، نهادهای دولت و... هر کدام در سطح خودشان باید برای تصمیم گیری و تصمیم سازی اجتماعی، یک استضاعه ای از قرآن بکنند. پس خیلی پیچیده تر می شود. تعبداتش هم خیلی پیچیده تر می شود. باید مدام دقت کنند که از یک طرف در مدیریت نظام به راههای انحرافی، و از طرف دیگر به ساده اندیشی و تکیه به اصولی که تکلیف فرد را تمام می کند، نیفتند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته